

هزارجات

در گذشته‌های

دور و نزدیک

بصیر احمد دولت‌آبادی

پدران عقده بدل رفت که شاید به شتاب
نسل آیندۀ ما عقده گشا برفیزند
مرد ای همت و توفیق که این قافله هم
همه طفلان نو آموز به پا برفیزند.
«شعیر علامه بلخی»

از آن اسمی برده نمی‌شد - گاهی فقط در کتب تاریخ آنهم نه
بعنوان سرزمین مستقل که جزو کوچک از یک ساحه متروک
و منزوی به حساب می‌آمد و بس - و تلاش بر این بود که هویت
سیاسی - تاریخی هزاره‌جات برای همیشه به فراموشی
سپرده شده در دل تاریخ وطن دفن شود. لذا به جای اسم
و اصطلاح هزاره‌جات (و هزارستان و غرجستان)، اصطلاح
سیاسی مناطق مرکزی به کار انداخته شد.

اما مقاومت و پایداری سلحشوران صحنه نبرد
و جهاد (هزاره‌جات) همانگونه که هماهنگ (و حتی پیشتان) با دیگر

بخش اول

جغرافیای سیاسی - تاریخی هزارستان

از وقتی که هزاره‌جات بعنوان یک سرزمین مستقل،
دارای باشنده هزاره، با فرهنگ و تمدن مخصوص به خود مورد
مطالعه و تحقیق پژوهشگران خودی و بیگانه قرار گرفت، زمان
زیادی نمی‌گذرد و حداکثر عمر اینگونه پژوهش، از عمر انقلاب
اسلامی افغانستان فراتر نخواهد رفت. چرا که قبل از انقلاب
کنونی، هزاره‌جات نظر به تحولات یک قرن قبل، چنان مورد
بی‌توجهی و بی‌مهری قلم بدستان و محققان قرار گرفته بود که

غرب به سیستان و هرات و از سوی شمال ایضاً به هرات و هندوکش که سلسله‌اش فاصل است در بین افغانستان و بلخ و بدخشان و طخارستان...^۲

مرحوم کاتب بدون این که حساسیت حکومت وقت را برانگیخته باشد همان محدوده را که «ارزگانی» بنام سرزمین هزاره‌ها معرفی کرده، بنام افغان ستان یاد می‌کند و تحت عنوان بلدان و ولایات مسکونه طوایف افغان، نفوس هزاره‌ها را نیز بیان می‌دارد ولی نام نمی‌برد. به این شاهکار تاریخی و ادبی توجه کنید:

«جمعیت همه این ولایات از ملل غریبه (۱۵۰۰۰۰۰۰) پانزده میلیون است:

افغان: چهار میلیون و پانصد هزار (۴۵۰۰۰۰۰)

هندو: پنج میلیون و پانصد هزار (۵۵۰۰۰۰۰)

تاتار: یک میلیون و پانصد هزار (۱۵۰۰۰۰۰)

ایرانیان: یک میلیون و پانصد هزار (۱۵۰۰۰۰۰)

و قبایل دیگر: دو میلیون (۲۰۰۰۰۰۰) ...^۳

بدون تردید «قبایل دیگر» همان هزاره‌هاست که بخاطر حساسیت حکومت وقت نسبت به قوم هزاره، نام برده نشده و این خود بیانگر آنست که نفوس هزاره‌ها بعد از کشتار عصر امیر عبدالرحمن‌خان به دو میلیون نفر کاهش یافته، در حالیکه نفوس افغانها در آمار سراج‌التواریخ در کل منطقه ۲۵۰۰۰۰۰ نفر ذکر شده که امروزه نصف بیشتر این مردم به خاک پاکستان زندگی می‌کنند. که هرگاه رقم بالا را بر دو تقسیم کنیم درست همان رقم ۲۲۵۰۰۰۰ بدست می‌آید که مطابق با نفوس هزاره‌ها در منبع قبلی است. این قرینه نویسی در دو کتاب مهم تاریخی واقعاً شگفت‌انگیز است. تنها تفاوت این است که در سراج‌التواریخ از قوم هزاره در ساحت مورد نظر نام برده نمی‌شود ولی در مختصرالمنقول وجود قوم افغان انکار نمی‌شود! دیگر خصوصیات کاملاً با همدیگر مطابقت می‌کند. علاوه براین، مرحوم کاتب در کتاب دیگر خود که در اواخر عمر مخفیانه نوشته راجع به نفوس افغانستان نظر دیگری ارائه داده که با نظریات سراج‌التواریخ فرق می‌کند تا جایی که می‌نویسد:

«افغان مقیم افغانستان که طبل انانیت بنام افغانیت

و دولت مستقل افغانستان نواخته و خود را مشهود

نیروهای رزمنده، زمینه‌رهای وطن از چنگال دژخیمان بیگانه را فراهم ساخت، در کنار آن زمینه‌ای دوباره مطرح شدن هزاره‌جات را نیز مساعد ساخت.

هزاره‌جات سرزمینی است کوهستانی که در قلب افغانستان واقع شده، چنانچه افغانستان در بین کشورهای دیگر محصور مانده به دریای آزاد جهان راه ندارد، هزاره‌جات نیز بین سایر سرزمینهای افغانستان قرار گرفته به کشورهای همسایه ارتباط نیافته است. ازینرو جغرافیا نویسان خودی و بیگانه درباره هزاره‌جات مطالب گوناگون و گاهی ضد و نقیض نوشته‌اند که ما فقط به چند نمونه نزدیک به هم اشاره می‌کنیم. مرحوم ملا افضل ارزگانی در کتاب خود می‌نویسد:

«افغانستان حالیه منقسم به سه قسمت است،

کابلستان و زابلستان و بلخستان. ولایت هزاره‌جات

در وسط زابلستان واقع است که مملکتی است

عریض و وسیع و محدود است از شرق به کابلستان

و از غرب به سیستان، و از جنوب به دریای سند و از

شمال به بلخستان و خراسان. طول بیست منزل

و عرض پانزده منزل، در گنج دانش همینطور تحدید

می‌کند تا آنکه می‌گوید مشتمل است بر چمن‌های

خوش و مراتع خصیب مسکن افغان و هزاره و قلیلی

ترک و تاجیک و از بلاد زابلستان...^۱

مرحوم ارزگانی پس از درج موقعیت عمومی، سرزمین

هزاره‌جات را به هشت ولایت (دایزنگی، بهسود، جاغوری،

مالستان و اجرستان، ارزگان، شوی، چوره و کمسون،

شیخعلی) تقسیم نموده، حدود و نفوس هر ولایت را جداگانه

تشریح می‌کند که در مجموع طبق بررسی ایشان هزاره‌جات در

یک قرن قبل حدوداً (۲۲۵۰۵۰۰) نفر نفوس داشته که این سند

تقریباً با آمار نفوس هزاره‌ها در کتاب معتبر سراج‌التواریخ که

تحت کنترل شدید حکومت وقت تدوین گردیده، مطابقت می‌کند.

گرچه در آن کتاب نامی از هزاره‌ها و تعداد نفوس‌شان (در

همان بخش) برده نشده، ولی نویسنده، کتاب که خود هزاره

بوده با مهارت خاصی این حقیقت را در دل تاریخ ضبط کرده

است و آن اینکه:

«این مملکت، محدود است از جانب جنوب به

بلوچستان و از طرف شرق به نهر هند و از جهت

معما همچنان لاینحل خواهد بود. اما برخلاف کتب جدید در کتابهای قدیمی نفوس هزاره‌ها هیچگاه کمتر از تاجیکها ذکر نشده است و حتی متعصب‌ترین نویسندگان نیز مدعی اند که:

«قوم هزاره ساکنان هزارستان پس قومی عظیم است تعداد خانوار اوشان سوای ایماقات سه [و] نیم لک خواهد بود...»^۶

هرگاه سند بالا را مدرک اصلی قرار دهیم و تعداد خانوار هزاره‌ها را به نقل از مورخان افغانی قبل از تشکیل انجمن تاریخ ۲۵۰۰۰۰ خانوار بدانیم طبق تخمین قبلی هر خانوار را ۶ نفر نفوس هزاره‌ها در زمان چاپ کتاب (سال ۱۳۱۱ هـ ق) حدود ۲۱۰۰۰۰۰ نفر بوده است. حقیقت هم همین است که اگر نفوس هزاره‌ها نسبت به قوم افغان زیادتر نباشد کمتر از آن نخواهد بود. ولی این مطلب نیز روشن شود که تحولات ویرانگری در جامعه هزاره رخ داده که نفوس این قوم را کاهش داده است و همینطور ساحه زندگیشان نیز تقلیل یافته است به این مطلب توجه کنید حدود اربعه و ساحه هزاره‌جات را روشن می‌سازد:

حدود اربعه هزاره‌جات:

«در سالهای (۱۸۸۰ - ۱۸۱۹) هزاره‌ها بصورت کامل موقعیت هزاره‌جات را اشغال کرده و مستقل بودند، منطقه هزاره‌جات در غرب و شمال غرب کابل موقعیت دارد که حدود آن تا شهر غزنی و قلات غلجائی و همچنان نواحی بلخ و اندراب تا هرات را احتوا می‌کند.»

حدود شرقی هزاره‌جات:

حدود شرقی هزاره‌جات از تنگه کوه (Kyz در ۲۰ کیلومتری جنوب مزار شریف) به امتداد دریای دیرگز به جنوب رفته، جنگل بوینه قره، آق کپروک، تنگه قره‌کشان، دندان شکن تا سرخاب متصل می‌شود.

واز تنگه دندان شکن بطرف شرق دور زده، به قریه هاجر و قشلاق لورک و دریای غوربند تا قریه دو آب می‌رسد. همچنان به جنوب تا تنگه کوتنبر و قریه زایمونی دوام یافته بعد بطرف غرب از طریق قشلاق جلریک و با شلیانگرو جر قول و گردن دیوار نیا [و] سیاه خار می‌رود و بعد بطرف جنوب شرقی از قریه نانگی شنبه و تنگه سرخ‌سنگ، سرخوات، بالقره، بونان،

افکار و مشهور آفاق و اقطار ساخته، افزون از (سه صد هزار خانه) قراریکه رقم شده آمد، درین مملکت تمکن و قرار ندارد. باقی تاجیک و اوزبک و هزاره و جدیدالاسلام و اقوام مختلفه‌اند.

و افغان اضافه از این سیصد هزار هر چه هست، مقیم خاک مستعمره انگلیس و تابع امر و فرمان اویند... و تمامیت تاجیک مقیم افغانستان هجده لک و هفتادوپنج هزار نفس و قریب ثلث کل نفوس متوطنه، افغانستانند...

فرق و طوایف هزاره: این قوم که از فرقه‌های مغول و تاتارند و در افغانستان توطن و قرار دارند.

فعلاً چه در موطن و مقام خود و چه در شهر و ولایات و بین دیگر قبایل و ایلات افغان و تاجیک و اوزبک، از جور و ستم حکومت و نهیب و غارت افغانان بادیه نشین بیلاق گزین و افزون ستانی و بی‌رحمی اربابان و کدخدایان و سرکردگان قومی، ترک منزل و مسکن نموده، روز ذلت و مغلوبیت به همسایگی بسر می‌برند ششصد و پنجاه هزار خانه و (دومیلیون و دویست و پنجاه هزار) نفر و همه شیعه امامیه اثنا عشریه، به جز قلیلی از هزاره شیخعلی و هزاره بهسود که اسماعیلیه و مرید و پیرو آقاخان محلاتی...اند.

فرقه اوزبک و ترکمان: این دو فرقه در ترکستان افغانی و قطغن و بدخشان متوطن و با تاجک و افغان و هزاره و عرب مخلوط و در بلدان میمنه و مزار و بلخ و سر پل و تا شبرغان و اندخود و شبرغان و آی بیک و خان آباد و اندراب و قندور و تالقان و حضرت امام و نواح و توابع آنها تمکن... و تخمیناً یک میلیون و پانصد هزار نفس و بجز هزاره و اهالی شفنان و واخان دیگران قاطباً سنی... [اند]^۷

طبق سند بالا ترکیب نفوس افغانستان به این شکل خواهد بود:

افغان: ۳۰۰۰۰۰ خانوار^۵ ۱۸۰۰۰۰۰ نفر

هزاره: ۶۵۰۰۰۰ خانوار ۲۲۵۰۰۰۰ نفر

تاجیک: ۱۸۷۵۰۰۰ نفر

ازبک و ترکمن: ۱۵۰۰۰۰۰ نفر

ترکیب نفوس افغانستان معمایی است که تاکنون حل نشده و تا وقتی یک حکومت مردمی در این کشور حاکم نگردد، این

درین مورد گردآوری شده است تا حوالی یکصدوپنجاه هزار کیلومتر مربع تقلیل داده شده است.

مثلاً در سالهای (۲۰) قرن نوزده - در دره میدان مشترکاً هم هزاره‌ها و هم تاجیکها زندگی می‌کردند، ولی در سالهای (۷۰) قرن مذکور هزاره‌ها کاملاً در نتیجه مهاجرت افغانها به آن منطقه از بین رفتند و تعداد هزاره‌ها علاوه بر منطقه هزاره‌جات، در مناطق و شهرهای دیگر مانند غزنی، کابل، قندهار، ننگرهار، جنوب ترکستان و پنج‌شیر نیز زندگی می‌کنند.

سرزمین هزاره‌ها کوهستانی است که از بامیان بطرف غرب سلسله کوه‌های بابا تا (۲۰۰) کیلومتر ادامه یافته به سلسله‌های سفید کوه و سیاه کوه پیوسته و شمالاً به تیربند ترکستان اتصال می‌یابد.

اغلب دریا‌های افغانستان از مناطق کوهستانی هزاره‌جات سرچشمه گرفته‌اند، مانند: هلمند، هریرود، کابل، مرغاب، ارغنداب و خاشرود و غیره^۷.

بنابر عوامل مختلف که در کتب تاریخ درج شده و مابعداً به گوشه‌هایی از آن خواهیم پرداخت، سرزمین هزاره‌جات از یک قرن قبل به اینطرف کوچکتر شده و به مرور در ساحه خاصی تقلیل یافته است که گاهی از آن بعنوان مناطق مرکزی نیز یاد می‌شود - چرا که از هر طرف بریده شده ضمیمه خاکهای کابلستان، افغانستان، سیستان و ترکستان شده است. سرزمین باقیمانده هزاره‌ها خصوصیات ویژه‌ای دارد که نسبت به سایر نقاط کشور فرق می‌کند و همین ویژگی باعث زنده ماندن نام هزاره‌جات شده است ورنه تلاش بر این بود که اصطلاح مناطق مرکزی جایگزین آن گردد چراکه:

«اصطلاح «ولایات مرکزی» در افغانستان خیلی زیاد مورد استعمال قرار دارد بدون اینکه حدود آن از لحاظ ساحه در ذهن مردم روشن باشد. از این رو باید طور مقدمه محتوی جغرافیای این اصطلاح را تعیین نمائیم وعضلاتی را که از تحدیدات اداری ناشی می‌شود در چوکات اهداف معین مأموریت خویش تثبیت کنیم.

مشخصات گوناگونی که به ما مجال می‌دهد تا یک تعداد از ولایات را در یک مجموعه نسبتاً متحدالشکل بگنجانیم عبارت است از:

کارنال، شامولتو، قریه‌الله اکبر، سپس چارفرسخ تا غرب غزنی (یک فرسخ تقریباً معادل به ۵ و [یا] ۶ کیلومتر می‌باشد) و بعد بامتداد سلسله کوه و سرک از شهر غزنی تا شهر قندهار امتداد می‌یابد.

حدود جنوبی هزاره‌جات:

حدود جنوبی هزاره‌جات از مناطق مسکونی میدان، مقر، قلعه آسیاب، گیر کجام چکه گذشته بطرف شمال به امتداد دریای ناخورب تا شاه مشهد رفته، بعد بطرف غرب تا بگرام و پایه کوه از طریق بادام مزار، بند کوتل طاهری، مرغابی چرمستان، میان جوی، ایکلان، تن مرغ، چکالو، لوکورمه و بند زرب محدود می‌گردد. همچنان بطرف قریه زیارت حاجی و بعد به امتداد سلسله کوه‌ها تا دریای تگاب خور و بعد از تنگه نزدیک زردبید گذشته بطرف شمال میلان پیدا می‌کند.

حدود غربی هزاره‌جات:

حدود غربی هزاره‌جات از بند برمه، در نزدیکی قریه سیاه‌لر گذشته بطرف غرب می‌رود و از استحکامات قریه تولک، ماگل، پولاریستان، سیاه لک و قلعه می‌گذرد، از آن به بعد حدود سرحدی از مناطق مسکونی تکمان کوه، دره خان شاهینک، از بین قشله‌های جنور، چلچوا و خیرخانه به امتداد ساحل راست دریای مرغاب تا ۲۰ کیلومتری بالامرغاب و از راه تنگه بندی ترکستان گذشته تا قریه بوکان می‌رسد از این منطقه به بعد حدود شمالی هزاره‌جات شروع می‌شود.

حدود شمالی هزاره‌جات:

اگر بطرف شرق دور بزنیم، حدود شمالی هزاره‌جات از مناطق مسکونی قلعه ولی چارشینه، قلعه نودره، توکال دهن دره و بلچراغ شروع گردیده، از آن ناحیه به بعد حدود آن بطرف شمال شرق تا قریه‌های کاولیان و کوردی رفته و از ۲۰ کیلومتری جنوب شهر سرپل گذشته، بعد تا حوالی قریه‌های خواجه قورم و بالاقورم و تنگه کوه می‌رسد...

مساحت هزاره‌جات

مساحت هزاره‌جات در اول قرن نوزده فشرده‌تر و کوچکتر شده رفت و بر اساس محاسبات ما که از منابع متفرق خارجی

فیلیقوس رومی طرف پنجاب رفت تا آنکه آنها موجود بودند و با اسکندر مقابله و مقاتله کردند و دوم ترکی و مغولی الاصل اند»^{۱۰} مرحوم ارزگانی ریشه و منشأ یکایک طوایف هزاره را تشریح نموده و روشن می‌سازد که از قدیم‌الایام این مردم در افغانستان زندگی می‌کرده‌اند و عنصر مغول و ترک را در ترکیب ساختار این کلت‌ه قومی دخیل می‌داند.

وبرخی دیگر از محققان عنصر تاجیک را نیز در تشکیل قوم هزاره دخالت می‌دهند اما واقعیت این بوده و هست که تمامی فرضیه‌ها درباره هزاره‌ها همچون دیگر اقوام، براساس افسانه‌ها و داستانهای قدیمی استوار بوده که مورخان بعدی با تجزیه و تحلیل نظریات پیشینیان فرضیه‌هایی ارائه داده‌اند. از جمله درباره منشأ اصلی هزاره‌ها نوشته‌اند که:

۱- حاج کاظم یزدانی: «من تردیدی ندارم که هزاره‌ها از نژاد زرد و شاخه مغول می‌باشند و نیز تردیدی ندارم که اغلبشان حتی قبل از اسلام در افغانستان بوده‌اند. پس آنچه که در افواه مشهور است که اینان از بقایای سپاه چنگیزخانند حقیقت ندارد...»

خاورشناسان فرانسوی این نظریه را که هزاره‌ها از بقایای سپاهیان مغول می‌باشند عموماً رد کرده‌اند. اما خاورشناسان انگلیسی بر عکس آن را تأیید کرده‌اند. با توجه به این نکته که انگلیسها در زمان تسلطشان در هند نظر استعماری داشتند و با هر وسیله ممکن می‌خواستند که زمینه نزاعهای قومی و مذهبی را در میان مردم فراهم کنند، پس نمی‌شود به قول آنها اعتماد نمود.^{۱۱}

۲- محمد عیسی غرجستانی: «از تمام گفته‌ها و برداشتها می‌توان به این حقیقت رسید که ملت هزاره مثل سایر ملت‌های جهان رشد کردند. هزاره‌ها عبارتند از طوایف نژاد زرد و اختلاط ساکنین اصلی ناحیه و فاتحین مغول.^{۱۲}»

۳- عزیز طغیان: «هزاره‌ها در نتیجه اختلاط نیروهای مسلح مغولها و ساکنین اصلی که مهمترین آنها را عناصر تاجیکی تشکیل می‌دادند، منشأ گرفته و در تشکل اتنیکی هزاره‌ها ترکها نیز حصه گرفته‌اند (ترک‌هاییکه پیش از حملات مغولها ساکن افغانستان گردیدند) و قسماً عناصر پشتون (وهم ممکن است هند و آریایی) که نظر به تأثیر عنصر مغولی و تاجیکی تأثیر کمتر در ترکیب و یا منشأ هزاره دارد ساخته‌اند، در این تشکیل

- موجودیت حوزه‌های کوهستانی که به ارتفاع بلندتر از ۲۰۰۰ متر قرار دارد.

- موجودیت نفوس هزاره.

- عقب ماندگی زیاد اقتصادی.

بدینگونه شش ولایت است که این نظر اقلأ در یک بخش از ساحه آن صدق نموده و به سه مشخصه فوق الذکر پاسخ می‌دهد. این ولایات عبارتند از: بامیان، غزنی، غور، پروان، ارزگان و وردک (میدان) که ولایات مرکزی نامیده شده در فوق ساحه ۱۳۹۲۷۵ کیلومتر مربع را احتوار می‌کند که خود یک پنجم ساحه ملی به شمار می‌رود»^۸

تا اینجا، با خصوصیات جغرافیایی و نفوس هزاره‌جات در گذشته‌های نه‌چندان دور آشنا شدیم و حال باید دید که از چه زمانی مردم هزاره در این نواحی سکنا گزیده که به تأثیر از این ماوا گزینی، نام این منطقه به هزاره‌جات و یا هزارستان مبدل شده است! ناگفته نماند که درباره هزاره‌جات و مردم هزاره گفتنیها زیاد است ولی سعی ما در این مقاله این است که بطور اجمال یک تاریخچه مختصر از این مردم و سرزمینشان ارائه گردد.

بهرحال، از مطالعه کتب تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که نام قدیم هزاره‌جات، غرجستان بوده و یا قسمتی از آن به این نام شهرت یافته بود، چنانچه قبلاً یاد آور شدیم که هزاره‌جات در بین زابلستان واقع بوده، لذا درباره موقعیت غرجستان همان خصوصیات را ذکر کرده‌اند که هزاره‌جات با خود دارد. بطور مثال:

«جغرافی نویسان عرب و خراسان این ناحیه را که از جانب غرب به بادغیس و از طرف شرق به کابل، از سمت شمال به گوزگانان و از سوی جنوب به غزنه محدود است بنامهای «غرج» یا «غرج‌الشار» یعنی کوه پادشاه، غریشستان، غرجه و غرجستان در آثار خود ضبط کرده‌اند که این تعابیر همه معنای واحد دارند که همان کوهستانی بودن را می‌رساند»^۹

با این تعریف روشن می‌شود که از قدیم‌الایام مردمی در این ساحه زندگی می‌کرده‌اند که طبق شواهد تاریخی همین مردم هزاره است چرا که:

«انساب مردمان هزاره زابل منقسم بدو قسمت [است] اول مردم سی قدار که زابلی الاصل‌اند و در آن زمان که اسکندر

افسانه‌ها و اساطیر عجیب پیرو دیانت بودا گردیدند و بودیزم مذهب رسمی و سلطنتی عصر کوشانی در هزارستان شد.

بعد از این تاریخ عصر باشکوهی بروی بودائیت باز شد زیرا سلاطین مقتدر کوشانی مخصوصاً کنیشکای کبیر تمام اقتدار و دارایی سلطنتی را در راه انبساط و تجلیل معابد مذهبی صرف نمود، از یکطرف با لشکرکشیهای او، دین بودا تا کنار رود تارم در ترکستان چین شیوع یافت و از طرف دیگر در اثر ثروت خزاین سلطنتی، با حشمت‌ترین و مجلل‌ترین معابدی که روزگار نظیر آن را ندیده بود به وجود آمد...

پس روزگار شکوه و جلال بامیان، مقارن به اوایل عهد مسیحی در زمان اقتدار بزرگترین امپراتور کوشانی «کنیشکای کبیر» شروع و در طی قرون بعد با سلطنت اولاده او به مراتب به ترقی و عظمت آن افزوده شده رفته، روزی نبود که قافله‌ها با مال التجاره هندی، جانب باختر و اسباب باختری - سمرقندی - چینی جانب هند نمی‌گذشت...^{۱۶}

این مدنیت و رونق اقتصادی هزاره‌جات تا مدت‌ها ادامه پیدا کرد و در عصر ظهور اسلام مناطق هزاره‌جات یکی از مناطق آباد و پیا فرهنگ منطقه به حساب می‌رفته است. سلسله‌های قدرتمندی در این نواحی حکومت می‌کرده‌اند. که آل شنسب یکی از آنهاست که از سوی حضرت علی (ع) لوا گرفتند و مذهب شیعه را در هزارستان زمینه ساز شدند. درباره تمدن عصر اسلامی هزارستان اینطور نوشته‌اند:

«غرجستان از نظر جغرافیه نگاران عرب و خراسان دارای ارزشهای بزرگ اقتصادی است، داشته‌های آن که نمایانگر سطح زراعت و وضعیت مردمان این ناحیه می‌باشد در مآخذ و مدارک درخور اعتماد آمده است. بگفته جغرافیه‌نویسان غرجستان دارای دو شهر بناهای پشین و شورمین بود بگفته ابن حوقل امیر غرجستان در قریه‌ای بنام بلیکان اقامت داشت. این ده ممکن از جمله پنجاه پاره دیه‌ای باشد که حمدالله مستوفی به غرجستان نسبت می‌دهد،

هنگامیکه فاتحان عرب در سال ۲۱ هـ وارد سرزمین خراسان شدند غرجستان امیر نشینی تنها بود که فرمانده آنرا براربنده می‌نامیدند.^{۱۷}»

منابع گوناگون حکایت از همطرازی و گاهی پیشتازی هزاره‌جات نسبت به سایر مناطق افغانستان داشته که هرگاه

سهیم‌اند.^{۱۳}»

۴- میر محمد صدیق فرهنگ: «مردم هزاره که مخلوطی از نژاد مغول و تاجیکان محلی کوهستان غور می‌باشند، به علت انتساب به مذهب شیعه از اکثریت مردم افغانستان که سنی مذهب‌اند، تفریق می‌شوند.^{۱۴}»

بر خلاف نظریات کنونی، مورخان قدیمی‌تر درباره منشأ هزاره‌ها بطور صریح ابراز نظر کرده‌اند مثلاً:

۵- شیر محمد خان ابراهیم زی می‌گوید: «بدانکه از کتب معتبره سیر و تواریخ ثابت است که قوم هزاره از نسل یافتن بن نوح علیه‌السلام است اما در این که از نسل تاتار یا از نسل مغول است، اختلاف کرده‌اند، چون هزاره خود را از برادران مغول تصور می‌کنند، شاید که از فرزندان مغول باشد.^{۱۵}»

۶- مرحوم کاتب و ارزگانی هر دو هزاره‌ها را از نژاد مغول و تاتار می‌دانند.

بنابراین، روشن شد که هزاره‌جات سرزمینی است کوهستانی که در قلب افغانستان واقع شده و هزاره‌ها مردمی‌اند از نژاد زرد ترکیبی از اقوام مغول، ترک، تاجیک و سایر تیره‌های مقیم منطقه، چرا که در جهان امروز نژاد خالصی که در آن سایر تیره‌ها دخیل نباشد یا وجود ندارد و یا اینکه بسیار کم‌اند؛ بخصوص در سرزمین افغانستان که بعنوان چهار راه آسیا در طول تاریخ مورد هجوم اقوام گوناگون بوده و هست!

مدنیت تاریخی هزاره‌جات

هزاره‌جات همچون سایر نقاط افغانستان در طول تاریخ پرفراز و نشیب خود، تحولات عظیمی را پشت سر گذاشته و زمانی به اوج تمدن و قدرت خود رسیده و زمانی به اثر یورشها و تجاوزات بیگانگان و خانه جنگیها به سقوط گرائیده به ویرانه‌ای تبدیل شده‌است که آثار باستانی آن مبین این حقیقت تلخ است. چنانچه راجع به مدنیت هزاره‌جات در عصر کوشانیها آمده است که:

«کوشانیها بعد از آنکه در افغانستان «هزارستان» استقرار یافتند چون اصلاً قبایل بادیه‌نشین بودند و از خود مذهب و دیانتی نداشتند، بزودی تحت نفوذ معنوی افغانستان «هزارستان» آمده در اثر دیدن غرائبات مدنیت و استماع

اگر هزاره‌ها از قدیم در افغانستان بوده‌اند، پس مغولان ایلخانی کجا شدند؟ آیا آنها در تشکل و تکون ملت هزاره نقش دارند؟

جواب: بله، نقش دارند همانطوریکه می‌دانید مغولان چنگیزی قسمت وسیعی از آسیا را به تصرف درآوردند و سلسله‌هایی از اولاد چنگیزخان در چین، ترکستان، ایران و شمال روسیه ماندگار شدند و به متابعت آنها عده‌ای از اقوام مغول نیز در کشورهای یادشده ماندند و به مرور ایام در میان ملت‌های آن کشورها به تحلیل رفتند. چنانچه چغتائیان در میان مردم ترکستان، ایلخانیان در میان مردم آذربایجان، عراق، فارس، کرمان، گرگان و کلاً در میان مردم ایران به تحلیل رفتند و دسته‌هایی از مغول ایلخانی و جغتایی در میان ملت افغانستان مستحیل شدند. از آن جمله قبایل هزاره نکودری که به سلطان احمد نکودر ایلخانی منسوبند به تقاضای سلاطین آل کرت هرات به افغانستان آمدند و در مناطق: هرات، غور، سیستان، بست، قندهار، غزنی و کابل پراکنده شدند و همینها بتدریج در میان مردم هزاره به تحلیل رفتند...^{۱۸}

ممکن است برای خواننده ناآگاه به مسایل افغانستان و غافل از تاریخ واقعی این سرزمین و مردم، این بحث یک نوع مبالغات تاریخی تراوش کرده از ذهنیتهای ملیت خواه، جلوه کند، ولی این حقیقت قابل کتمان نیست که انقلاب افغانستان گذشته از تغییرات سیاسی - اجتماعی در زمینه‌های تاریخی نیز یک دگرگونی شگرف و عمیقی را ایجاد نموده است که گمان می‌رود در شرایط عادی ما یک قرن وقت لازم داشتیم تا چنین تحولی را شاهد باشیم. زیرا با کشف طلسم حقارت، برج و بار حصار استبداد و استحمار تاریخی یکی پشت سر هم به زمین می‌افتد، اصطلاحات و واژه‌ها معنی حقیقی و واقعی خود را پس از مدتها کج فهمی، باز می‌یابند.

و اما زبان در هزاره‌جات:

راجع به زبان و فرهنگ هزاره‌جات نیز گفتنیها به قدری زیاد است که خود به بحث جداگانه‌ای نیاز مند است و ما صرفاً به پیدایش و ریشه اصلی این زبان که امروز خود دارای لغتنامه و فرهنگ است اشاره می‌کنیم. تعدادی از مورخان ریشه زبان مردم هزاره را مشتق از زبان خلجی می‌دانند. از جمله حاج

سیر تحولات تاریخی منطقه مورد ارزیابی قرار گیرد حقایق تلخ تاریخی روشن خواهد شد. چرا که در برخی منابع اقوام باشنده اصلی افغانستان قبل از آریاها را مردم با تمدن به حسب آورده‌اند که با یورش آریاییها تمدن آنها از بین رفته خودشان منقرض شده و یا اینکه در مناطق صعب‌العبور کوهستانی پناه گزیده‌اند. نوشته زیر تا حدودی این ادعا را روشن می‌سازد:

«افغانستان قبل از آریا مسکن طوایف مختلف از آن جمله طوایف مغولی بوده است. وقتی وجود مغولان در کرانه سند مسلم شود، افغانستان که به سرزمین ترکان و مغولان وصل بوده، به حکم چونکه صد آمد نود در پیش است. قطعاً مسکن این مردم بوده است.^{۱۸}»

بنابر ادعای گذشته مبنی بر مغولی بودن هزاره‌ها، این نتیجه بدست می‌آید که باشنده اصلی هزاره‌جات همین مردمان کنونی هزاره بوده هست و این مطلب را مورخ پرتلاش و محقق وطن حاج کاظم یزدانی با تجزیه و تحلیل منابع مختلف به اثبات رسانیده تا جایی که می‌نویسد:

«از مجموع مباحث گذشته به این نتیجه رسیدیم که هزاره‌ها از زمانهای بسیار دور حتی پیش از آریاییها در افغانستان سکونت داشته‌اند و بعد از ورود آریاییها اینان چون از نظر جمعیت در اقلیت بودند قهراً بسوی مرکز افغانستان که دارای کوههای مرتفع و دره‌های صعب‌العبور و پناهگاههای طبیعی بوده است رانده شده‌اند و در پناه همان کوهها موجودیت خویش را حفظ کرده‌اند و اینکه شهرت یافته است که اینان کلاً از بقایای سپاهیان مغول چنگیزی هستند، یک تصور اشتباه و نادرست می‌باشد...»

بسیاری، از قرن دوم تا پنجم میلادی تعدادی از قبایل کوشانویفتلی در هزاره‌جات سکنا گرفتند و با ساکنین اولیه آن (مغولان قدیم) در آمیختند و در میان آنها به تحلیل رفتند. در مرکز بهسود در منطقه بادآسیا در یک نقطه بادخیز و مرتفع آثار چند آسیای بادی مخروطی بجای مانده است. گمان می‌کنم که این آسیاهای بادی اثری از اقوام زاوولی یفتلی باشد. در قرن سوم میلادی آسیای بادی در چین یک صنعت شناخته شده بود یفتلیان این صنعت را از چینیان آموختند و آن را به همراه خود به افغانستان آوردند و باعث ترویج آن در این سرزمین شدند.

یک صحنه مسابقه است، همانطوریکه در مسابقه بزکشی، پهلوانی، فوتبال و دیگر رشته‌های رزمی تماشاچیان همزمان با قهرمانان خود را حرکت می‌دهند، در وقت تحریر وقایع تاریخی و مطالعه تاریخ نیز این حالت برای نویسنده و خواننده پیش می‌آید. اینجاست که حریف اولی را به حال خود می‌گذاریم تا رجز بخواند و از حریف دومی می‌گوییم که یک ضربه خورده و حال در پی یافتن فرصت و ضربه به حریف است:

«در باره خلیج قدری مفصل‌تر بحث خواهم نمود آنهم بدان جهت که مورخین معاصر افغانی تعمداً با دلایل پوچ و تحلیلهای نادرست و پیر پیچ و خم، خلیجها را غلجایی و سپس پشتو زبان درست کرده‌اند...»

خلیج نام یکی از قبایل ترک می‌باشد. خلیجها در قرن چهارم در قسمت جنوبی افغانستان بین سیستان و هند می‌زیستند.

مؤلف حدودالعالم که خود از مردم افغانستان است و قهرماً مردم این کشور را خوب می‌شناخته گوید: و آندر غزنین و حدود این شهرکها یاد کردم جای ترکان خلیج است و این ترکان خلیج نیز آندر حدود بلخ و تخار و بست و گوزگانان بسیارند...

عبدالحی گردیزی که خود اهل افغانستان است و همسایه غزنی: خلیج را ترک دانسته، ابو محمد بدیع بلخی و کسای مروزی با عده‌ای دیگر از شعرای افغانستان که از نزدیک با ترکان خلیج آشنا بوده‌اند به مناسبت‌هایی از خلیجها نام برده و آنان را ترک دانسته و قیافه ترکانه آنان را در شعر خود بیان داشته‌اند.

هندوشاه گوید: ترک بن یافت را یازده پسر بود و یکی از آن جمله خلیج نام داشت و فرزندان او را خلیجی گویند.

ابن خلدون... می‌نویسد: در قسمت باختر و خاور بخش هشتم چادر گاههای خلیج واقع است که از طوایف ترکانند و او...^{۲۳}

حاج کاظم یزدانی دهها منبع ذکر می‌کند که خلیج را ترک معرفی کرده است و ما بخاطر ترس از اینکه بحث خلیج جای هزاره و هزارستان را نگیرد از میدان مسابقه فرار کرده در صحنه دیگر بحث زبان را از سر می‌گیریم:

«واحد ملی هزاره مانند دیگر ملل عالم و ملیت‌های کشور از خود دارای اختصاصات زبانی و گویش خاص لسانی است، هزاره‌ها از قدیم‌الایام به زبان آشنا و محبوبی مکالمه می‌کرده

کاظم یزدانی می‌نویسد:

«زبان خلجی منسوب به طوایف خلجی مرکز افغانستان بوده که در زمانهای دور که دقیقاً معلوم نیست، زبان ترکی یا مغولی را رها کرده و زبان دری جای‌گزین آن کرده بودند. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که لهجه امروز مردم هزاره زبانی است متولد شده از لسان الخلیجیه... زیرا در دو مصراع شعری که از زبان یکی از شاهان لایوک (لویک) غزنی به یادگار مانده است و حسن صفغانی (چغانی) آن را لسان الخلیجیه خوانده است، واژه‌های دیده می‌شود که همان واژه‌ها به همان صورت یا اندکی تغییر در گویش هزاره بکار می‌رود، مانند «زمی» به معنی زمین، یله به معنی رها و خالی، مهله به معنی مهل و مگذار که این یکی امروز بصورت میل و یا نیل استعمال می‌شود.^{۲۰}»

حقیقت این است که در صحنه تاریخ نگاری و تحقیقات تاریخی نیز همچون صحنه‌های رزمی و جنگی گاهی زور آزمایی دوستانه و گاهی هم جنگ تمام عیار وجود دارد. بطور مثال از همان واژه‌های قدیمی هر یک از مورخان واژه دلخواه خود را یافته‌اند. پس اگر باور ندارید به این زور آزمایی دوستانه! توجه کنید:

«لسان خلیجه بدون شک پشتو است، زیرا بیت ما بعد به پشتوی قدیم است، با کلمات بسیار قدیم، و خلجی همین قوم غلجی کنونی افغان است، که در حدود غزنی زندگانی دارند، برای اسناد، شرح تاریخی این مسئله رجوع به لو یکان غزنی شود.^{۲۱}»

به بخش لو یکان غزنی مراجعه می‌کنیم تا قدرت نمایی و زور آزمایی را از نزدیک مشاهده کنیم:

«چنین به نظر می‌آید که کلمه لویک یا لایوک از لوی به معنی عظیم یا سردار پشتو ساخته شده باشد، و در آخر آن مطابق قوانین این زبان (ک) تجلیل‌الحاق شده، که نظایر آن در پشتو و فارسی فراوانند، و سوابق تاریخی دارد، ولی چون در اصل پشتو این کلمه در لهجات مختلف تلفظ‌های متفاوت دارد لوی = لایوی = ل وی، بنابراین صورت مجلل آن هم لویخ - لویک و غیره ضبط گردیده و گاهی به تحریک کاتبان بصورت انوک یا لویل یا لوی یا تولک و غیره هم در آمده است.^{۲۲}»

گفتیم صحنه تاریخ نگاری و همینطور تاریخ خوانی خود

و هیچگونه شاهد تاریخی بر این ادعا یافت نمی شود. حقیقت آنست که مردم این کوهستان از زمانهای دور و قبل از آنکه صفویه سید و شیعه بشوند، آنها شیعه خالص بوده اند.

علی اکبر تشیید درباره قدمت تشیع در کوهستان غور می نویسد:

مرکز شیعیان غیور یا مسلمین غور اولین تمرکز شیعه در بلاد غور بوده است. زیرا بین سنوات ۲۵ تا ۴۰ هجری مسلمان شده اند و در زمان خلافت حضرت علی - علیه السلام - جعه بن هبیره المخزومی که خواهرزاده آن حضرت بود، از طرف وی به حکومت خراسان منسوب شد. بخاطر رفتار شایسته جعه مردم غور از جان و دل به علی محبت می ورزیدند. امرای غور که وضع را کاملاً انسانی می یابند، بدون جنگ سر بر خط فرمان علی گذارده بدین اسلام مشرف شدند. و به پیشنهاد جعه فرمان روای کل خطه خراسان، حضرت علی - علیه السلام - فرمان حکومت سرزمین غور را به خاندان شنسب که امرای قبلی آن سامان بودند صادر فرمودند. و این فرمان نامه قرنهای در آن خانواده محفوظ بود و مایه افتخار و مباهات آن دودمان بشمار می آمد. پس از رحلت حضرت علی - علیه السلام - در زمان معاویه و اخلافتش دستور داده بودند تا در تمام منابر و مساجد به علی - علیه السلام - لعن و نفرین کنند. این حکم ناروا در تمام سرزمینهای اسلامی آنروز اجرا می شد، تنها مردم غور بودند که از دستور معاویه سرپیچی نمودند و هرگز حاضر نشدند که به حضرت علی - علیه السلام - ناسزا بگویند.

فخرالدین مبارکشاه که نسب [نامه] خاندان غوری را به نظم کشیده، نیز از عشق و علاقه غوریان به خاندان پیغمبر اکرم سخن رانده می گوید: این افتخار برای غوریان بس که تنها این مردم بودند که تسلیم دستور معاویه نشده به علی و اولاد طاهرینش سب و ناسزا نگفتند.

به اسلام در هیچ منبر نماند

که بروی خطیبی همی خطبه خواند

که بر آل یاسین به لفظ قبیح

نکردند لعنت به وجهی صریح

دیوار بلندش از آن بود مصون

که از دست آن ناکسان بود بیرون

است که به یک معنی می توان این زبان را «فارسی هزاره گی» مسمی نمود، وجوه متمایز و متبازر فارسی هزاره گی با «دری» و «فارسی» بیشتر روی این ملحوظات و مشتقات تکیه دارد:

الف ۱- نحوه گویش ولهجه.

الف ۲- به کار بردن اصطلاحات و عبارات مغولی، ترکی.

الف ۳- ویژه گیهای ارتباطی جملات و عبارات و نحوه تولید زبان ولهجه.^{۲۴}

بنابراین:

«کلمه غرجستان یک کلمه اصیل دریست که مرکب از کلمه (غرج - ستان) کلمه غر معرب گر است و گر کلمه ایست که ریشه آن در اویستا می پیوند و چنانکه پور داود در این باره چنین می گوید: لابد وجه مناسب میان این دو، در قدیم معلوم بوده چه در اویستا مکرراً هر دو باهم یاد شده...»^{۲۵}

اینجاست که:

«لفظ هزاره اگر چه جسته جسته در لابه لای متون ادبی و تاریخی پیشین روزگاران به نظر می رسد، اما افتاده آن بصورت کنونی و مفهوم وسیع که هم برای منطقه و هم بر مردم ساکن در آن اطلاق می شود یک اصطلاح نسبتاً بعدی است که احتمالاً تا هفت صد سال پیش از امروز خواهد رسید.

ساحات وسیع و مرتفع صفحات مرکزی و مردم برخاسته از آن و منسوب بدان در پویه چند صده به همین اصطلاح (هزاره) یاد شده و معروفیت یافته اند و هیچ اصطلاح و عنوان دیگر، اکنون جای این کلمه را گرفته نمی تواند بقول بعضی دانش پژوهان، قبل از اینکه لفظ هزاره، مستعمل و معمول گردد، مردم این سرزمین به نام غرجه و غرره یاد می شده اند که منسوب به غرجستان است، یعنی غرجستانی.»^{۲۶}

این بود خلاصه و فشرده ای از وضعیت جغرافیایی - تاریخی، قوم و زبان هزاره جات و حال باید دید که این قوم چه وقت و چگونه به مذهب شیعه گراییده که امروزه در افواه شیعه هزاره شده و هزاره شیعه. حاج کاظم یزدانی در این باره می نویسد:

مذهب در هزاره جات

«عده ای پنداشته اند که مذهب شیعی از زمان صفویه به این سو در هزاره جات رواج یافته است که این یک پندار محض است

واقعاً دل انسان به حال حبیبی می‌سوزد، او برای آنکه هزاره‌جات را مسکن پشتونها قلمداد کند چه اندازه در تنگنای کمبود دلیل قرار داشته است! که به اینگونه دلایل مضحک مثبت می‌شود. شنسب را که یک کلمه بسیط چهار حرفی است، آنگونه به نفع خود توجیه می‌کند، اگر بنا باشد اینگونه با اسامی و کلمات بازی کنیم هر کلمه را به هر قسمی که خواسته باشیم می‌توانیم توجیه نماییم.^{۲۸}»

گرچه امروز تمامی کاسه و کوزه‌های تحریف تاریخ بر فرق حبیبی کوبیده می‌شود، ولی اساس این کار توسط محمود طرزی گذاشته شده، کسی که بنام پدر ژورنالیسم افغانستان از سوی حبیبی لقب یافت. او بود که افکار ناسیونالیستی و تبعیض نژادی را از غرب با خود آورد و در قالب فرهنگ و تاریخ افغانستان جاداد چرا که:

«اعمال تبعیض نژادی و مذهبی بیش از دو قرن است که توسط رژیم‌های حاکم در افغانستان به مرحله اجرا گذاشته می‌شود که در زمان عبدالرحمن و حبیب‌الله شدت بیشتری گرفت. از زمان امان‌اله خان مخصوصاً از وقتی که افکار محمود طرزی در میان خاندان سلطنتی جا افتاد، نژادگرایی برای دولت مردان افغانستان عمده‌ترین مسله گردید و این محمود طرزی بود که برای اولین بار نوشت که زبان پشتو باید زبان رسمی کشور گردد. طرزی به زبان فارسی، پشتو، اردو، عربی و ترکی وارد بود. ظاهراً یکی دوبار خدمت سید جمال‌الدین رسیده است و کتاب تتمه‌البیان فی تاریخ افغان را بعد از مرگ سید جمال‌الدین به چاپ رساند. خوانندگان عزیز اگر محتویات این کتاب را با طرز اندیشه سید جمال‌الدین مقایسه کنند، به آسانی اصل مطلب دستگیرشان خواهد شد.^{۲۹}»

روی این اصل، ما به این زودیه‌ها نمی‌توانیم خود را از شر تحریف تاریخ افغانستان نجات بخشیم چرا که هنوز نویسندگان و محققان خودی و بیگانه منبع اصلی خبر و گزارش (گذشته خود) را از کتبی انتخاب می‌کنند که از سوی انجمن تاریخ افغانستان وزیر نظر آقای حبیبی به چاپ و نشر رسیده است. تا زمانی که تمامی نویسندگان و پژوهشگران خودی و بیگانه به ماهیت حقیقی انجمن تاریخ و پشتو تولنه و گردانندگان اصلی آنها پی نبرده باشند، احتمال هر نوع جعل نویسی و تحریف‌گری همچنان بر قوت خود باقی خواهد بود.

ازین جنس هرگز در آن کس نگفت
نه در آشکار و نه اندر نهفت
نرفت اندر آن لعنت خاندان

ازین بر همه عالمش فخردان
این حقیقت که مردم غور از همان ابتدا که مسلمان شدند عشق و علاقه وافر به خاندان نبوت پیدا کردند و هرگز به حضرت علی - علیه‌السلام - سب و ناسزا نگفته‌اند، در کثیری از کتب تاریخی آمده است.^{۲۷}»

البته در کتب و منابع دیگری نیز راجع به پیدایش مذهب شیعه در هزاره‌جات و خاصاً غور، نکات جالبی درج شده که گمان می‌رود نقل کردن آنها در این مقاله ممکن نباشد. ولی ذکر این نکته ضروری است که درباره خود مردم غور که از قدیم هزاره بودند یا افغان، بین مورخان اختلاف نظرهای موجود است. گمان می‌رود منشأ این اختلاف از همان اسلام آوردن مردم غور باشد چرا که در تاریخ افغانستان آمده است که مردم غور اولین مردم این ناحیه بودند که مسلمان شدند. لذا مورخان افغان سعی کردند که با افغان ساختن مردم غور این افتخار نصیب قوم افغان گردد که شرح ماجرا به تفصیل در صفحات (۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵) تواریخ خورشید جهان آمده است که چگونه افغانها به سرکردگی قیس خواهرزاده خالد ابن ولد که افغان و اهل غور بوده به اسلام گرویده‌اند! و همچنان در صفحات (۱۲۷ الی ۱۳۷) تاریخ افغانستان بعد از اسلام نیز تلاش شده که شنسب‌یان غور افغان جلوه داده شود. در کتابهای دیگری که از سوی مورخان افغانی نوشته شده نیز کم و بیش به این موضوع اشاره شده است که حاج کاظم یزدانی در برابر این اقدامات صریحاً موضع گرفته در کتاب خود (پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها - بخش جلسات سری رژیم نادری، جعلیات و توجیهات نادرست) رسماً بر حبیبی تاخته او را تحریف‌کننده تاریخ افغانستان به حساب می‌آورد و می‌نویسد:

«کار آقای حبیبی تنها به جعل تاریخ خاتمه پیدا نمی‌کند، بلکه جناب ایشان در توجیهات ناروای تاریخی ید طولایی داشت. وی که از قبيله کاکر قندهار است، در نژاد پرستی هیتلر شاگردی او را هم نمی‌توانست...»

حبیبی درباره اسم شنسب غوری می‌گوید: اصل آن «شین اسب» بوده و شین یک واژه پشتو است به معنی آبی و سبز.

همراه نادرشاه به این سرزمین آمده‌اند. تمامی این طایفه شیعه می‌باشند و به عزاداری امام حسین در محرم اهتمام خاصی دارند.

بلوچها: بلوچها که ریشه فارسی دارند مردمانی نیرومند هستند، ولی از اسلام شناختی ندارند و به قتل و غارت مشغول‌اند. اغلب آنها از اسلام فقط نام خدا و پیامبر و گاهی علی را می‌دانند! روزه نمی‌گیرند و می‌گویند ما «بز» پیامبر را ندیده‌ایم که تاوان آن را پس بدهیم و روزه بگیریم! به هر حال این قبیله در واقع امروز در جهل و وحشیگری و سنگدلی کامل به سر می‌برند... [اسد آبادی تتمه‌البیان فی تاریخ الافغان ص ۱۹۸، ۲۱۲ و ۲۱۳] ۴۰

اگر خواننده، اندک معلوماتی راجع به تاریخ افغانستان و شناختی از جامعه افغانستانی داشته باشد به آسانی در همین چند سطر که نویسنده نهضت‌های اسلامی افغانستان از آن بعنوان یک سند زنده تاریخی استفاده کرده حقایق تلخی نهفته است که ناقل یا توجه نکرده و یا اینکه تعدد داشته است که چنین افواهی در اذهان خوانندگان راه یابد. ما از خوانندگان منصف تقاضا داریم مطالب را بدقت بخوانند تا دریابند که سید جمال الدین بیدادگر شرق، عالم، فیلسوف و... در این نوشته خود یک تبعیض طلب نژادگر او جنگ‌افروز است! یا یک اصلاح طلب! ما این را نمی‌گوییم خود نوشته بالا این حقیقت را افشا می‌کند، پس یک بار دیگر توجه کنید:

افغانهای سنی به نوشته تتمه‌البیان... زن و مرد نمازخوان و روزه‌گیر است ولی افغانهای شیعه از طایفه نوری به نماز و روزه اهمیت نمی‌دهند! افغانهای سنی با وجود تعصب مذهبی مانع مراسم مذهبی دیگران نمی‌شود! تاجیکها در غیرت دینی مشهورند ولی تعصب بی‌جا ندارند... هزاره‌ها با وجود تقیه در مذهب شیعه همواره خود را بندگان علی می‌نامند... تاتارها مردم شیعه را اسیر کرده به سنی‌ها می‌فروشدند... بلوچها نماز و روزه را... و مسایل دیگر که گمان می‌رود این کتاب را کدام شخص عقده‌ای نوشته باشد نه سید جمال‌الدین با آن وسعت نظر و صلاح اندیشی جامعه اسلامی!

شگفتی در این است که نویسنده تتمه‌البیان... از اسارت زنان و مردان هراتی و ایرانی توسط تاتارهای سنی، نام می‌برد ولی از اسارت هزاران هزار زن، دختر و پسر هزاره و شیعه در

بطور مثال در کتاب نهضت‌های اسلامی افغانستان در چندین جا بدون تحقیق، از کتاب تتمه‌البیان فی تاریخ الافغان، نقل قول شده که هم حیثیت سید جمال‌الدین (محبوب نویسنده کتاب) را زیر سؤال می‌برد و هم موجودیت بسیاری از اقوام و مذاهب افغانستان را، به این چند نمونه توجه کنید:

افغانها: «افغانیها اغلب سنی و مذهب ابوحنیفه را دارند. زن و مرد آنها در نماز و روزه سهل‌انگاری نمی‌ورزند، ولی گروهی از شیعه - طایفه نوری - فقط به مراسم عزاداری امام حسین در دهه محرم می‌پردازند و بازنجیر بر پشت‌های برهنه خود می‌کوبند و در عوض، به نماز و روزه اهمیت نمی‌دهند. افغانیها با وجود تعصب در دین، مانع از اجرای مراسم دینی دیگران نمی‌شوند...»

تاجیکها: «تاجیکها، با اینکه در غیرت دینی مشهورند، ولی تعصب بیجا ندارند...»

هزاره‌ها: «مردم هزاره که در سلسله جبال شمال غزنه تا شمال هرات سکونت دارند، جعلگی شیعه هستند و مذهب آنها بیشتر در محبت علی و برگزاری مراسم عزا و سینه زنی و زنجیرزنی ظهور دارد و یا اینکه «تقیه» از واجبات مذهب شیعه است، اما آنها، بدون ترس و واهمه، همواره خود را «بندگان علی» می‌نامند! و بشدت به مذهب خود پایبند هستند و سادات را سخت احترام می‌گذارند...»

ازبکها و ترکمنها: قبیله ازبک و ترکمن که بیشتر به ترکی حرف می‌زنند، بر مذهب ابوحنیفه می‌باشند و مردمی پرکار و سخت کوش هستند و گروهی از ترکمنها که از تبار تاتارند، همچنان در وحشیگری و بربریت به سر می‌برند و بر سرزمینهای ایران یا هرات حمله می‌برند و زنان و مردان شیعه را اسیر کرده، سپس آنان را به عنوان برده و کنیز می‌فروشند و می‌گویند که آنها از دین خارج شده‌اند...

سادات: «طایفه شرفاً - فرزندان علی ابن ابیطالب - را در افغان» سید می‌گویند که در قندهار، کنر - نزدیکی جلال آباد، زندگی می‌کنند و همه افغانیها به این طایفه احترام خالص قائل‌اند.

قرزلباشها: طایفه، قزلباش - به معنی سرخ سر - که بیشترشان در غزنه و قندهار و بقیه در کابل زندگی می‌کنند، از تبار ایرانی بوده و از یاران معروف شاهان صفویه هستند که

دارند، تا آنجا که در اذهان عامه مردم نام هزاره با تشیعه همراه است. تقریباً ۹۰ درصد آنها پیرو مکتب تشیعی بوده، در اعتقاد به مبانی اسلام و انجام فرایض راسخ و استوار هستند.^{۲۴} این بود فشرده مطالب تاریخی درباره هزاره‌جات و باشندگان اصلی و قدیمی آن و در بخش‌های بعدی سعی می‌شود تا بطور واضح‌تر موقف هزاره‌ها در دو قرن اخیر مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

بخش دوم

هزارستان و حکومت‌های افغانی

قرائن و شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که تا قبل از قدرت‌گیری افغانها در منطقه، هزاره‌ها همچون اقوام دیگر باشندۀ این ناحیه، در تمامی زدوبندهای سیاسی - اجتماعی کشور نقش داشته و برخلاف تصور عامه (که هزاره پادشاه نشسته) سلسله‌های از این قوم، حکومت‌های مقتدری در گذشته‌های تاریخی وطن تشکیل داده‌اند. ولی با تشکیل شدن حکومت افغانی در قندهار و دست اندازی استعمار انگلیس در منطقه، آهسته و آرام نقش هزاره‌ها و شیعیان افغانستان در امور سیاسی و کشوری رو به تحلیل رفت که در دوره امیر عبدالرحمن خان به طور کلی از صحنه حذف شدند. البته علاوه بر دو پدیده استبداد داخلی و استعمار خارجی، عوامل دیگری نیز در حذف کردن شیعیان و هزاره‌ها از امور سیاسی و نظامی کشور، دخالت داشته که در جایش اشاره خواهد شد ولی عمده‌ترین عامل نابود کننده همین (استعمار انگلیس و استبداد افغان) بود. امیدواریم این دو معمای تاریخی همچون معماهای دیگر روزی بر همگان روشن شود.

بهرحال، قدر مسلم این است که هزاره‌جات پیش از حکومت‌های افغانی، سرزمین آباد دارای شهرها و قلعه‌های مستحکم و چراگاه‌های شاداب و خرم و باغات سرسبز و جنگلات انبوه بوده است. چرا که هزاره‌جات آنروز با هزاره‌جات کنونی که در ساحه کوهستان برفگیر و قسماً بی حاصل محدود و محصور شده، خلاصه نمی‌شد، بلکه هنوز سرزمین‌های حاصلخیز جنوب و جنوب شرقی و دیگر نواحی در اختیار هزاره‌ها بود که در مرور ایام از دست دادند. بطور مثال حجرستان قبل از تصرف افغانها این خصوصیات را داشت که

عصر امیر عبدالرحمن خان نام نمی‌برد! چون نویسنده کتاب خود با عنوان کردن «بندگان علی» کفریت قوم هزاره و مردم شیعه افغانستانی را به اثبات رسانیده و اسرای آنها را مسلمان نمی‌داند. ممکن است بعضی تصور کنند که کتاب تنم‌البیان قبل از حادثه خونین هزاره‌جات (که بین سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ رخ داد) به چاپ رسیده باشد که این تصور کاملاً نادرست است چرا که اولاً این کتاب در سال ۱۸۹۷ م^{۲۱} مطابق ۱۲۷۵ هـ و ۱۳۱۵ هـ به چاپ رسیده که هزاره‌جات کاملاً مسخر شده و اسرای هزاره و شیعه در تمام ممالک همسایه آنروز افغانستان بفروش رسیده بود، و بار دوم در سال ۱۳۱۸ هـ (۱۹۰۱ م)^{۲۲} در مصر به چاپ رسید که حتی آوازه قتل عام شیعیان افغانستان به گوش دنیا رسیده بود. زیرا تلگراف میرزای شیرازی به ملکه ویکتوریا را امروزه نشریات ایرانی هم نقل کرده‌اند^{۲۳} ثانیاً: تمامی نویسندگان چه ایرانی، چه افغانستانی و دیگران به این واقعیت که سید جمال‌الدین مدتی را در افغانستان به سر برده اعتراف دارند (البته نویسندگان افغانستانی مدعی‌اند که او از افغانستان بوده و حتی تعدادی او را بعنوان سفیر و نماینده امیر عبدالرحمن خان در اروپا می‌دانند) با این حساب او از مسایل افغانستان و خصوصیات اقوام ساکن این کشور غافل نبوده که نظریات تنم‌البیان ناشی از غفلت نویسنده آن باشد.

بنابراین، درباره تنم‌البیان فی تاریخ الافغان جز این نمی‌توان گفت که نویسنده‌ای آن کدام افغان قوم‌گرا بوده که خواسته است از شهرت سید جمال‌الدین استفاده کرده بر تربیت قوم و نژاد خود را به اثبات برساند. چون مطالب تنم‌البیان با نظریات سید جمال‌الدین معروف نمی‌سازد، مگر اینکه آنرا کدام سید جمال‌الدین دیگری نوشته باشد که در آنصورت قضیه فرق می‌کند! در پایان این بخش باید یادآور شد که کلمه «هزاره» و شیعه طوری با هم انس گرفته که در انظار عامه هر دو کلمه یک مفهوم را به اثبات می‌رسانند. در حالیکه هزاره یک قوم و شیعه یک مذهب است ولی چون از دیرزمان در افغانستان هزاره‌ها شیعه بوده‌اند، شیعه هزاره شده و هزاره شیعه! چرا که:

«با تمام فشارهایی که در طول تاریخ علیه آنان اعمال شده، باز توانسته‌اند پرچم تشیعی را در قلب کشور برافراشته نگاه

ملافیض محمد کاتب آنرا وصف می کند:

«... برگد مذکور با غلام حیدرخان موصوف در روز دهم ماه صفر ۱۲۱۰ وارد سنکر کرنیل محمداله خان، واقع کوهچه واقع علاقه دایه حجرستان شده و از سر جلگای حجرستان که موسوم به «کلان تاله» است، پیمایش و نقشه کشی را شروع کرده، تاجای را نقشه برداشته معروض پایه سریر سلطنت داشت که: علاقه، حجرستان بسیار وسیع و شهر «قوغان» از انبیه هجرین گودرز - وزیر کیگاس - در آن علاقه واقع و سنگری که افواج پادشاهی به دور خود راست کرده، همین شهر است. و اینجا جهت چهارونی نظام به غایت مناسب است و این علاقه به عینه مثل چهاردهی کابل اما در وسعت از آن به چند مقابل افزونتر بوده و حال با خاک برابر گردیده، زیرا قبل از دخول افواج پادشاهی از وفور درخت سپیدار و چنار که هر یک به اندازه سه ذرع و نیم بصری و ده الی دوازده ذرع بلندی داشته، قلاع علاقه حجرستان از کثرت شاخ و برگ درختان به نظر نمی آمده و از دولک درخت بزرگ زیاده تر در این علاقه بوده که هر یک در همین ملک پنج روپیه بها داشته، به جز بن از درختان آثاری باقی نمانده و کشت و زراعات همه بر باد و تلف گردیده است، که گویا در حال سراب است.»^{۳۵}

علاوه بر حجرستان که شرح آن رفت مناطق بیشماری در هزارجات آباد و خرم بوده که یادآوری آنها به سراب شباهت یافته در حالیکه تمدن و آبادی هزارجات آنروز یک واقعیت تاریخی است نه خواب و خیال، زیرا هزارجات به مناطق جدا از هم تقسیم شده بود که در هر ناحیه آن یک خان و پادشاهی حکومت می کرد و این وضع با شرایط پس از تسخیر هزارجات بدست افغانها کاملاً فرق می کند:

«هزارستان یا سرزمین هزاره ها بعد از امرا و شاهان محلی ارغونیه به شکل ملوک الطوائفی اداره می شد و مردم آن فقط از رؤسا و خوانین خود اطاعت می کردند. تنها سرزمینهای نوار مرزی مانند: جاغوری، قره باغ، قلات و نواحی نزدیک قندهار و غزنی، همچنین بخشهای شرقی مانند: بهسود و قسمتهای از بامیان در اداء مالیات از سلاطین مغلی هند فرمان می بردند ولی در حل و فصل مسائل اجتماعی به خوانین خود مراجعه می کردند. مرکز هزارستان از جمله ارزگان و توابع آن تا زمان امیر عبدالرحمن از هر حیث آزاد و مستقل بود.

در سال ۱۱۷۷ هجری احمد شاه نیرویی برای تسخیر دایکندی فرستاد اما هزاره ها تحت رهبری عنایت خان دایکندی به دفاع برخواستند و شاه سد وزایی توفیق چندانی بدست نیاورد و تنها به آن قسمت از سرزمینهای هزاره که قبلاً از شاهان بابری اطاعت می کردند، قناعت نمود.»^{۳۶}

قابل یادآوری است که در قدرت گیری احمدخان افغان، هزاره ها همچون دیگر اقوام سهم فعال داشته ولی پس از اقتدار او چندان نقشی برای هزاره ها قائل نشدند، شبیه این حادثه در انقلاب افغانستان رخ داد چنانچه در جهاد علیه روسها و رژیم کمونیست، هزاره ها نقش اساسی را داشتند، ولی زمانی که حکومت مجاهدین در پیشاور تشکیل شد هیچ سهمی برای هزاره ها قائل نشدند و همین امر باعث خرابیهای زیادی در کشور گردید. در قدرت گیری احمد خان هم یک همچو وضعی وجود داشت:

«همین که نادرشاه خراسانی کشته شد و اختلال در اردوی بزرگ او پدید آمد، قشون افغانی که مرکب از چهار هزار غلجائی و دوازده هزار ابدالی و ازبک بود، بصوابدید قوماندان عمومی نورمحمدخان غلجائی و احمدخان ابدالی بطرف قندهار حرکت کردند. در قندهار که مرکز بین الاقوامی افغانستان بود، نور محمد خان به خانهای غلجائی و ازبک و ابدالی و هزاره و بلوچ و تاجیک پیشنهاد کرد که جرگه ای تشکیل و پادشاهی انتخاب شود.»^{۳۷}

این سند و دهها سند تاریخی دیگر حکایت از حضور فعال سیاسی هزاره ها در قندهار و سایر نقاط افغانستان در گذشته ها دارد، ولی اقدامات ریشه ای احمدخان ابدالی زمینه دست اندازی دیگران را از قدرت و حکومت از بین برد. یکی از طرفدار سرسخت وی در این باره می نویسد:

«بزرگترین کارنامه های اعلیحضرت احمد شاه درانی نسبت به ملت و وطن... همانا عبارت از دو خدمت بزرگتر و فراموش ناشدنی او است که در ذیل طور یاد دهانی از آنها تذکر رفته است:

اول: تشکیل یک افغانستان متحد و حقیقی که مسلماً موجودیت و استقلال آنرا احمد شاه، بر چنان شالوده متین و مستحکم ملی پی ریزی کردند...

دوم: موضوع وحدت ملی و تأمین مصالح قومی ملت افغان

از آنجا که پیش از عصر ناسیونالیسم تعلق شدید سیاسی بوسیله ملی‌گرایی تعیین نمی‌شد، تمدن را نیز موضوعی تلقی نمی‌کردند که بتوسط ملت تعیین شده باشد و آنرا مولود ملاحظات مذهبی می‌دانستند، برای هر یک از ملیتهای مسیحی و اسلامی تنها یک تمدن و یک زبان فرهنگی وجود داشت: تمدن مسیحی یا اسلامی و زبان لاتین (یا یونانی) و عربی (یا فارسی). تنها در پایان قرن هیجدهم بود که ملیت را عامل تعیین‌کننده تمدن دانستند و این نظریه مطرح شد که می‌توان یک انسان را تنها به زبان مادری خودش تعلیم داد نه به زبانها و زمانهای دیگر. بدین ترتیب از آن زمان به بعد ملی کردن تعلیمات و زندگی عمومی پایه‌های ملی کردن کشورها و وفاداریهای سیاسی به پیش رفت...

پایان جنگ جهانی دوم برای نخستین بار در تاریخ شاهد دوره‌ای بود که در آن دوره منش‌های سیاسی ناسیونالیسم بصورت بزرگترین نیروی تعیین‌کننده درآمد، رشد ناسیونالیسم مخصوصاً در آسیا و آفریقا چشمگیر بود. کمتر از یک ربع قرن پس از تشکیل سازمان ملل متحد، تعداد اعضای آن از ۵۱ ملت اولیه به ۱۱۷ ملت عضو افزایش یافت.^{۴۰} مطالب بالا نشان می‌دهد که در آن عصر حس ملی‌گرایی به حدی نرسیده بود که ما امروز می‌شناسیم. ولی این یک حقیقت است که حوادث افغانستان هیچگاه در قالب فارمولهای جهانی نمی‌سازد، لذا بر خلاف تصور بالا حس ناسیونالیستی ناشناخته پیش از این که در اروپا به شکل اندیشه فلسفی و مکتب درآمد، در افغانستان در وجود حکام ظالم و مستبد آن بوجود می‌آید، مرحوم فرهنگ در این باره می‌نویسد:

«از نظر اجتماعی در موقعی که احمد شاه سلطنت درانی را تأسیس نمود، جامعه پشتون به طبقات مختلف تقسیم گردیده بود. طبقه ملاک (خانان و روحانیون بزرگ) برای آنکه بتوانند به امتیازاتشان شکل قانونی بدهند و هم امتیازات مزید به دست آورند، به وجود یک دولت از طبقه دسته نژادی و فرهنگی خود ضرورت داشتند. بنابراین همین ضرورت، احمدشاه را که برای اجرای این وظیفه از همه مناسبتر می‌نمود به پادشاهی قبول کردند و احمد شاه هم در برابر طبقه مذکور تعهدی داشت که گرچه مکتوب نبود، اما مثل سایر رسوم و قواعد قبیله‌ای دارای قوت قانونی بود و اجرای آن برای طرفین واجب شمرده می‌شد.

است، که این مهم را نیز نخستین مرتبه احمدشاه براساس اشتراک منافع وطنیت، ملیت، قومیت و دین حنیف بنیاد نهادند که حقیقه با نتیجه تزلزل ناپذیر است. موضوع افغان و نام افغانستان، که تأمین و تثبیت آن یک کتله بزرگ پشتونهای سواحل سیند امروزی را تا اطراف رود هیلگند، همه ایشان بمرکز ملی افغان، یعنی پایتخت همان زمان و کابل، بصورت محکمی مربوط و هم از دل علاقمند و آرزومند گردانیدند و از تمام نژاد پشتون (افغان) یک وجود واحد با احیای عنعنات ملی تشکیل دادند.^{۳۸}

اینکه احمدخان حکومت افغانی را تشکیل داد و این اقدام به نفع افغانها و ضرر دیگر اقوام تمام شد، واقعیت انکار ناپذیر است، ولی اینکه حواریون انجمن تاریخ افغانستان مدعی‌اند که احمدخان اساس ملیت‌گرایی و قوم پرستی را بنیاد نهاد در خور دقت و توجه است چون نشان می‌دهد که انجمن تاریخ هم گاهی واقعیت را می‌نوشته است چرا که اولاً: نژادگرایی و قوم‌گرایی که انجمن تاریخ، مرکز پستو و پستو تولنه دنبال می‌کردند، در عصر احمدخان هنوز طرح آن ریخته نشده بود چرا که بنیانگذاران این فکر که فلاسفه آلمانی بودند در آن عصر تازه دنیا آمده، دوران کودکی را پشت سر می‌گذاشتند. زیرا مکتب آلمانی ناسیونالیسم که توسط یوهان هررد (۱۷۲۲ - ۱۸۰۴) و یوهان فیخته (۱۷۶۲ - ۱۸۱۴) بنیانگذاری شد^{۳۹} در آن زمان نتوانست در افغانستان راه یابد، بعدها توسط محمود طرزی از طریق ترکیه عثمانی به افغانستان هم سرایت نمود. پس یک حس بالاتر و خود جوش ناسیونالیستی در احمدخان وجود داشته است.

ثانیاً: در عصر احمدخان شیوه حکومت داری نسبت به زمان بعد از آن کاملاً فرق می‌کرد چون:

«قبلاً دولتها یا قلمروهای تحت یک حکومت نشانی از ملیت نداشت. وفاداری افراد متوجه کشور - ملت نبود، بلکه به اشکال دیگری از سازمان سیاسی یعنی کشور - شهر، گروه مذهبی یا ارباب زمیندار مربوط می‌شد. در بخش اعظم تاریخ کشور - ملت وجود خارجی نداشت و حتی بصورت کمال مطلوب بدان نگریسته نمی‌شد. در پانزده قرن اولیه عصر مسیحیت کمال مطلوب عبارت بود از کشور همگانی جهانی و نه تبعیت از گروههای سیاسی جدا از هم.

«در سال ۱۲۶۶ هـ دوست محمدخان پسر ولیعهد خویش غلام حیدرخان را به حکومت بهسود مقرر نمود و پسر دیگرش محمد اسلم را به حکومت دایزنگی و دایکندی تا دو آب شاه پسند که بامیان نیز داخل آن بود مقرر داشت.

در همین سال میان دو طایفه دایزنگی و دایکندی نزاع درگرفت و بعضی از آن طوایف تبعیت و رابطه با امیر دوست محمدخان داشتند و بعضی دیگر خودسر و ملوک الطوایف بودند.»^{۲۲}

پس از مرگ دوست محمدخان، در دوره تاخت و تاز فرزندان او، هزارهجات همچون نقاط دیگر افغانستان گاهی مستقل و گاهی در اختیار این امیر و گاهی در اختیار آن امیر بیگانه به سر می برد. که در مجموع حالت استقلالی و نیمه استقلال ملوک الطوایفی و خان خانی هزارهجات تا عصر امیر عبدالرحمن خان ادامه یافت. ولی در این دوره نظر به عوامل که بعداً به آن اشاره خواهد شد هزارهجات به مدت یک قرن تمام استقلال و هویت سیاسی خود را از دست داد. در حالیکه قبلاً وضع بدین منوال بود:

«این مطلب باید دانسته شود که تمام هزارهجات که پانصد هزار خانوار [۳۰۰۰۰۰ نفر] بودند، سیصد هزار خانوارشان همه رعایای مطیع و فرمان بردار بودند.

بلی سه ولایت ایشان که ارزگون و شوی و اجرستان باشد بعد از احمدشاه ابدالی مطیع و منقاد تام نبودند، هزاره شیخعلی هم که در شمال مغربی [شمال مشرقی درست است] بامیان سکونت داشتند مطیع تمام نبودند [تا اینکه] در سنه ۱۳۰۷ هزار و سیصد و هفت امیر عبدالرحمن فوج فرستاد، مدت شش ماه با فوج امیر جنگیدند، آخر الامر بسیاری شان قلاوه اطاعت را در گردن خود انداختند...»^{۲۳}

از این تاریخ به بعد از هزارهجات جز ویرانی، غارت و بی خانمانی چیزی در صفحات تاریخ درج نشده و تا نیم قرن قبل از امروز صدای استقلال طلبی و آزادیخواهی به کلی خاموش بود. سرزمین هزارهجات چون گوشت قربانی تقسیم شد که در این مورد مفصلاً بحث خواهد شد. عامل شکست هزارهها در جنگ دفاعی علیه تجاوز حکومت کابل از سوی مورخان قدیمی دو عامل عمده (بی خبری مردم و انحصار منطقه و استبداد حکام و خوانین محلی) ذکر شده است ولی

بر همین اساس بود که چنانچه دیدیم احمدشاه اراضی قندهار را بین عشایر درانی تقسیم نموده و یک قسمت آن را به سرداران آنها به صورت جاگیر داد. بعدها وقتی که کابل، هرات، پیشاور، پنجاب و کشمیر را فتح کرد املاک مزیدی به همان سرداران و سایر خانان بخشش داد.

مهمترین جاگیرداران مذکور عبارت بودند از: شاه ولیخان پوپلزایی، سردار جانخان پوپلزایی، عبدالله خان پوپلزایی، سردار قلندرخان، حاجی دریاخان پوپلزایی، بهادرخان اندری و غیره. به قرار روایت راولنسن، احمدشاه مالیه اراضی خشکابه را در قندهار و مناطق مجاور آن برای درانیهها تخفیف داد، درحالی که مالیات مذکور برای دهقانان غیر پشتون افزوده گردید و اینها مجبور بودند تا ده یکه حاصلشان را بپردازند. علاوه بر آن، وظیفه تحصیل مالیات زمینداران غیر پشتون به خانان درانی سپرده شد. این امر نفوذ فئودالهای مذکور را باز هم بالاتر برد و به آنها موقع داد تا به تدریج املاک دهقانان غیر افغانی را تملک کنند. بالاخره درانیهها (برعکس سایر مردم) از ادای مالیه، سرانه، مواشی، درخت میوه دار و تاک معاف بودند...

گرچه راولنسن این امتیازات را مخصوص قبیله درانی می شمارد، اما از اسنادی که توسط شاغلی پوپلزایی نشر گردیده معلوم می شود که بعضی از این معافیتها شامل تمام افغانها (پشتونها) بوده است...»^{۲۱}

اینجاست که باید محققان پس از این ریشه فاشیسم را در افغانستان جستجو کنند نه در آلمان، زیرا در شرایطی که تئورسین های آلمانی طرفدار نژاد و زبان آلمانی، دوران کودکی خود را می گذرانند، طرح فلسفی آنها بدون مکتوب از طریق حکام افغانی افغانستان به مرحله اجرا گذاشته می شد. روی اینگونه طرحهای اساسی و حساب شده بود که هزارهجات در مرور زمان نواحی جنوبی خود را از دست داده رو به تقلیل رفت. پس از دوره ای احمدخان هرچند هزارهجات توسط خانهای محلی اداره می شد ولی دست اندازیهای حکام کابل در این نواحی همچنان ادامه یافت. طراحان حکومت کابل که هرکدام از نزدیک با فتنه اندوزان انگلیسی رفاقت و هم مرامی داشتند با استفاده از ناآگاهی مردم هزاره، جنگهای داخلی را در این سرزمین براه انداخته، باعث کشاندن خوانین نالایق هزاره به سوی خود می شدند. چنانچه حاج یزدانی می نویسد که:

مورخ معاصر حاج کاظم یزدانی علاوه بر تأیید نظریات قدما خود ضمن برشمردن دو عامل عمده بی خبری مردم و توطئه استعمار انگلیس فهرست وار عوامل زیر را مورد و بررسی قرار می‌دهد:

- ۱- بی‌خبری، بی‌دانشی و عقب ماندگی علمی و سیاسی هزاره.
- ۲- محصور بودن هزاره‌جات.
- ۳- پراکندگی جمعیت و فقدان مرکزیت.
- ۴- آمادگی روحی برای شکست.
- ۵- اختلافات داخلی.
- ۶- رقابت و هم‌چشمی خوانین و بزرگان.
- ۷- نفوذ جاسوسان در بین هزاره‌ها.
- ۸- غافلگیر شدن هزاره‌ها.
- ۹- فقدان رهبری واحد.
- ۱۰- قحطی و گرسنگی مزمن.
- ۱۱- شیوع بیماری وبا.

عوامل شکست مهم نیست زیرا در جهان ملتهای زیادی بوده‌اند که شکست خورده‌اند ولی در شکست مردم هزاره و هزاره‌جات چیزی که قابل ذکر است و برای نسل امروز آن سامان اهمیت دارد، این است که عبرت نگرفتند! در حالیکه ملل عالم از شکست تجربیات خوبی کسب کرده‌اند که نمونه کامل آن شکست آلمان و جاپان در جنگ دوم جهانی است که امروزه توانسته‌اند نه تنها شکست را جبران کنند بلکه از نگاه اقتصادی و پیشرفتهای علمی رقبای پیروز خود را با شکست مواجه سازند.

اما شکست هزارستان در برابر حکومت کابل یک شکست همه جانبه و تمام عیار بود که دردآورترین آن شکست روانی بود که متأسفانه تا امروز مردم هزاره‌جات را رنج می‌دهد. میزان این شکست به حدی بالا بود که کلمه هزاره بیانگر تحقیر، توهین و زشتی گردید و حتی هزاره‌های به اصطلاح زرنگ در بعضی اوقات از هویت هزارگی خود انکار نمودند که داستان آن طولانی است. ولی بخاطر عبرت‌گیری از تاریخ و درک درد تاریخ هزاره‌ها، وضعیت این مردم شکست خورده را پس از تسخیر هزاره‌جات توسط حکومت افغان فهرست‌وار به نقل از سراج‌التواریخ خطی درج می‌نماییم.

بخش سوم

هزارستان بعد از شکست

تاریخ بشریت نشان داده که ملت‌های زیادی در جهان در برابر یورشگران و متجاوزین خارجی و داخلی شکست خورده و به زانو در آمده‌اند، اما تاریخ نشان نداده که ملتی مثل هزاره‌ها پس از شکست و تسلیم شدن دچار نکبت و بدروزی شده باشد! چرا که فاتحان سایر نقاط جهان هر چند در جریان جنگ از قساوت و بیرحمی نسبت به طرف مقابل دریغ نکردند ولی پس از پیروزی راه و روش دیگری نسبت به شکست خورده‌ها در پیش گرفتند که بیشتر جنبه مداراگری و دلجویی داشته است. اما فاتحان افغان بر خلاف تمامی قوانین بشری و اسلامی با شکست خوردگان برخورد غیر انسانی و ضداسلامی انجام دادند که در تاریخ بشریت بی‌سابقه بود، مرحوم غبار برخورد افغان‌های فاتح را با هزاره‌های شکست خورده به عمل چنگیزی نسبت می‌دهد ولی مرحوم کاتب که خود شاهد صحنه بوده مدعی است که: از اول خلقت آدم تا آندم چنان ظلمی بر انسانها نرفته است. و خود با چشمان اشک بار و قلب خونین و گلوی بغض گرفته با حوصله و دقت یکایک حوادث را در دل تاریخ به ثبت می‌رساند که ما چند نمونه آنرا در اینجا نقل می‌کنیم:

۱- و حضرت والا پس از صدور اشتهاارات کفر هزاره که بفتوای علما جاری گشت، از محاربات فرقه باغیه هزاره و دستبردهای ایشان به ذریعه عرایض افسران و صاحب منصبان سپاه نظام آگاه گردیده، همه را فرمان کرد که هر چند مرد وزن و پسر و دختر و مال و متاع آن قوم کافر را از راه غنیمت متصرف شوند، به قرار آیین دین مبین پنج یک آن را حق حضرت والا دانسته، ارسال حضور بدارند و باقی را حق و حصه خود دانسته متصرف شوند. از صدور این حکم بود که هزاران هزار زن و دختر و پسر از مردم هزاره به اسیری رفته از راه ملک یمین در تمامت افغانستان و ممالک خارجه به فروش رسیده، خانهای نمائد که دوسه تن از زنان و دختران هزاره را مالک نشدند.^{۲۴}

۲- و از صدور این حکم دو ثلث مردم هزاره که تاکنون فرار نکرده در منازل و مساکن خود بازگشته قرار داشتند، به تدریج گرفتار زنجیر عتاب پادشاهی شده، نیست و نابود گردیدند.

۶- وهم در این وقت [جمادی‌الاول ۱۳۱۰]، فتح محمدخان کمیدان، سالار فوج مقیم سنگر علاقه حجرستان واقع دایه دست ستم به آزار واذیت بیچارگان هزاره که در مساکن خود از راه تسلیت واستمالت پادشاهی و صدور اشتهاارات تسلیت آیات آمده مقام گزیده بودند وروز خود را به دانه چینی از بین سرگین اسپان به سر می‌بردند. دراز کرده، چشم آن به جان و نفس آن مردم که از مال هیچ نداشتند باز نموده، درختان ایشان را که باز مانده و تلف نشده [بود] قطع کرده در لشکرگاه همی آورد و خانه‌های ایشان را خراب کرده و چوب آنها را برای سوختاندن و دیگ پختن و رفع سرما کردن در اردو نقل همی داد و به خروارها روغن و صدها گوسپند به نام مصارف سپاه و همچنین از بیده و گاه و غیره ایشان را حواله کرده، سپاهیان را فرستاده مردم فرومایه زبون را آزار واذیت همی نمود. و این ستم را به عزم آن بنیاد نهاد که مردم هزاره چیزی ندارند که کفایت حواله کنند، ناچار دختران در معرض فروش آورده، سپاهیان را گرم بازار خرید و فروش دوشیزگان هزاره ساخته، همکنان زنان رایگان، چنانچه در وقت محاربه به دست آورده بودند، بدست آورند.^{۴۹}

۷- وهم در خلال این حال از عریضه مورخه روز ۲۲ شعبان ۱۳۱۰ غلام محی الدین خان حاکم میر آدینه و مالستان، حالی زای والا شد که مردم زاوولی و زردک و میر آدینه که قبول اطاعت کرده و به مساکن خویش جای گزیده‌اند، از بی بضاعتی و تنگدستی قوت نشستن و برخواستن را ندارند و پسران و دختران خود را به یک روپیه می‌فروشنند، هم کسی نمی‌خرند.^{۵۰}

۸- و در خلال این حال [محرم ۱۳۱۱] فتح محمد خان کمیدان به فرمان حضرت والا و امر جنرال شیر محمدخان، مأمور حفاظت طرق شده به حفاظت پرداخت که اشرار هزاره فرار خارج مملکت نشود و دو منزل از دره میش گذشته و جانب سیاه بند رفته از کیسب نامه از کارداران آنجا به وی رسید که اشرار هزاره اراده دارند که از راه میش خود را به شالکوت برسانند. و آنگاه که این خبر از عرایض خدام دولت مستحضر حضرت والا شد حکام ترکستان و هرات و فراه و چخان‌سور و قندهار و قلات و غیره، تمام محالات را ارقام و اعلام فرمود که در انضباط و انحفاظ طرق اقصی‌الغایات، مواظب باشند که از

زیرا هر کدام دختری و یا مالی سزاواری اگر داشتند و از ایشان کارگزاران پادشاهی و افراد سپاهی می‌طلبیدند، چون ایشان نمی‌دادند بنام مفسد و شریر گرفتار شده ارسال کابل می‌شدند... پس از وصول اشرار مذکوره در کابل فرامین جداگانه بنام افسران سپاه و حکام هزارهجات از حضور اقدس شرف اصدار یافت که: هر قدر سید و ملا و کربلایی و زوار که در هزارهجات باشد اگر مفسد و اگر مصلح همه را گرفتار نموده و در ملک نمانده همه را با عیال و اطفال ایشان روانه کابل نمایند و از صدور این حکم چون اکثر مردم هزارهجات کربلایی و زوار بودند در گرداب دیگر افتادند و در قلق اضطراب شدند...^{۴۵}

۳- و در خلال این احوال، حکم والا به نام جنرال میر عطاخان شرف نفاذ یافت که هر طایفه‌ای از هزاره که بر اطاعت خود باقی بوده، رهسپار طریق ضلالت نشده باشد هم کاردی که برای ذبح حیوانات داشته باشند نزد ایشان نگذاشته، آدمان مفسد و شریر را در بین ایشان نمانده، قلاعی را که سابق امر خراب آنها صادر شده بود با دیگر قلاع ایشان که حکمی در باب خراب کردن آنها صادر نگردیده، تمام خراب کرده بر حال نگذارید.^{۴۶}

۴- و مقارن این حال [ربیع‌الاول ۱۳۱۰] اسرا هزاره که به دست مردم سپاه افتاده و هر یک اسیر خود را از غلام و کنیز به خانه خود فرستاده، سیصدوشش نفر که خمس همه اسرا و حصه سرکار والا بود از ارزگان در علاقه تیزین فرستادند که از آنجا به امر حضرت والا در کابل روانه سازند و تا این وقت اسلحه خود مردم هزاره و اسلحه دولتی به تاراج متصرف شده بودند همه را جمع کرده، کاردی را برای ذبح گوسفند در نزد ایشان نگذاشتند.^{۴۷}

۵- در روز ۶ ماه ربیع‌الثانی سنه ۱۳۱۰، تمامیت افسران و سپهسالاران مذکور را فرمان کرد که: بارها حکم داده و فرستاده شده است که زمان زمستان قریب گردیده و مردم هزاره مکاره کفره، بسیار فریبنده و غدارند، تا سعی دارند در اتمام کار آن طایفه نابکار کوشیده، نگذارند که نامی از ایشان در ملک باقی ماند و هر که اطاعت کرد امان دهند و اسلحه ایشان را گرفته، زجر و توبیخ بسیار نمایند و هر که از اطاعت سرباز زده، گردن افراز بغاوت باشد در قتل و تاراج ایشان مضایقه روا ندارند.^{۴۸}

مملکت افغانستان بیرون نروند. و با وجود صدور این حکم پادشاهی و معاندت و عداوت مردم افغانستان که با مردم هزاره دارند، از صد [فراری] نود [آن] گرفتار شده، ده تن برجسته، هزاران نفر فرار معالک خارجه شدند.^{۵۱}

۹- و از این سوی در روز ۲۲ ماه صفر ۱۳۱۱ حضرت والا سپهسالار غلام حیدرخان و جنرال شیر محمد خان و جنرال میر عطاخان و برگد محمد صادق خان و کمیدان محمد حسن خان، و کرنیل غلام حیدرخان و کمیدان فتح محمدخان و کمیدان عبدالصمدخان و برگد میرمحمدخان و غیره افسران نظامی و حکام هفتگانه هر هفت علاقه هزارهجات چون: جاغوری و مالستان و دایه و ارزگان و گیزاب و آشکار آباد و بهسود را فرمانهای جداگانه نگار داده و ارسال فرمود که:

«میر و میربچه و غیره بزرگان و سیدان و زواران و کربلائیان مردم هزاره را در ملک نمانده و بودن ایشان را در ملک بعید از مصلحت دولت دانسته، همه را با عیال و اطفال و مال و منال ایشان در کابل ارسال دارند، که باز مصدر فتنه و شر نشوند و مردم رعیت را دچار خلل و شر نکنند.

و از صدور این حکم اکثر مردم هزاره که از این قبیل مردم بودند گرفتار گردیده چنانچه بیاید در کابل آمده اکثر بمردند.^{۵۲}

۱۰- از عریضه مورخه ۱۴ ماه صفر ۱۳۱۱ سعید احمدخان حاکم حجرستان حالی رای و الاشد که مردم نظام جور و ستم و تعدی را نسبت به فقرای هزاره به انتها رسانیده و او هر چند به افسران اظهار کرده میگوید که دست ستم را از آزار و انیت هزارگان بازدارند، نشنیده، بلکه دشنام می دهند. و حضرت والا

در روز ۷ ماه ربیع الاول ۱۳۱۱ جنرال شیر محمدخان را فرمان عتاب فرستاده امر بر منع سپاه کرد و او که با مردم هزاره از سبب شیعه بودن ایشان عناد داشت به تعمیل امر اقدس نپرداخته، زیاده تر آن مردم را گرفتار و دچار انواع ستم کرده اکثر از ظلم سپاه، فرار هند و ایران و ترکستان شدند. چنانچه مردم افغان و هند و ترک و تاجیک سکنه مملکت افغانستان از فروختن پسر و دختر هزاره خبر گردیده، فوج فوج و دسته دسته در هزارهجات رفته از نزد سپاهیان نظام، دختران و پسرانی را که به پنج روپیه و ده روپیه خریده بودند، به پنجاه و شصت روپه می خریدند و سپاهیان نظام از این [معامله] منفعت نیک برده، خود را بر مردم قابض دیده دختران هزاره را به زور

گرفته به پنجاه روپه می فروختند و شبها به خانه های هزاره درآمده پسرهایشان را به مقابل پدران و مادران ایشان به ریمان بسته به چوب می زدند که یا وجه نهفته کرده خود را بدهند و یا پسر ایشان را به ضرب چوب می کشند و زنهای شوهردار را از نزد شوهرش از خانه به زور آورده می گویند که خریده ایم و آن را می فروشند.^{۵۳}

۱۱- و هم در این وقت [ربیع الاول ۱۳۱۱] ملا محمد حسن نام از فوج پیاده حواله داری، محمد رحیم نام قوم علی داد هزاره قلندر را به درخت بسته به ضرب چوب او را بسیار آزار داده، دخترش را برای خویش گرفته به او گفت که اگر دخترت را ندادی ترا در جمع مفسدین شمرده، محبوس و روانه کابل می نمایم و او ناچار دخترش را به او داده، خود را خلاص کرد و حال اینکه دخترش زوجه شخصی از مردم شیرداغ بود، از خدا شرم نکرده متصرف شد. [چنانچه] هشتاد نفر دختر [را به همین طریق] فوج حواله داری خریده و بدون نکاح کرده متصرف شدند.

۱۲- و در خلال این احوال، محمد علی خان پسر جنرال شیر محمدخان با چند تن سواره و پیاده در خانه احمد علی پسر اسماعیل بابا از راه مهمانی فرود گشته و احمد علی را به زجر و عتاب گرفت که یک دختر برای او تعارف بدهد و اگر ندهد او را دشمن دولت گفته، روانه کابل می دارد. و او از دختر دادن سرباز زده بعد محمد علی خان بر آشفته، چون قاضی و مضتی نیز حاضر بودند دیگر چیزی نتوانست گفته خانه او را آتش زده و سوخته، مال و متاعش را تمام با خود برد.^{۵۴}

۱۳- و در روز پنجشنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۱۱ تمامت افسران و حکام مقیمه هزارهجات را فرامین عدیده به یک مضمون از حضور انور رفت که میر و میربچه و سید و زوار و کربلائی و کدخدایی مردم هزاره را قبل بر این امر شده بود که در ملک گذاشته نمی شود، همه را با عیال و اطفال و مال و منال ایشان روانه کابل نمایند، حال تأکید امر می شود که از این قبیل مردم مذکور را هرچه باشد روانه کابل نمایند و یک نفر را در مملکت نگذارند...

از صدور این حکم مطالعه کنندگان کتاب، نیک و به صواب خواهند دانست که افسران و حکام با تعصب مذهبی چه رفتار به قوم نگویند و چه خواهند بود و محرر اوراق را طاقت شرح

علامات از زبان ایشان جاری است، مقام گزیدی همه را به گوش سر شنیده و معاینه دیدی، چنانچه از محبت آن قوم رفته رفته از دین خود بیگانه گردیده، آیین و کیش هزاره را اختیار کردی و از آنجا که سرکار ما مدام همت خویش را در احیای حق و امانت باطل مصروف داشته و دارد در اجرای امور دینی سعی و کوشش مبذول می دارد که در دین مذهب و مردم افغانستان، اختلاف روی نهد. پس تو را نیز که گمراه شده بودی، در عالم رؤیا تلقین کلمه و تاکید بر گزاریدن نماز کرده تا از کیش مردم هزاره متبرا کرده به مذهب مسلمانی اصلیه خویش تولا جسته بگرایی در بین قوم شده بقیه عمر را صرف بندگی خدای جل جلاله کنی و از اطاعت رسول مقبول و دعای وجود ما خیر دنیا و عقبی حاصل نمایی فقط.

و این عریضه او از صدق نبود، بلکه مردم هزاره را دچار قتل و تاراج و غارت و هلاکت دیده، مباشر این عرض که شاید از دست کارگزاران دولت که همه مطیع و منقاد و ذاهب مذهب مذهب حنفیه بودند مأمون گردیده جانی به سلامت برد. چنانچه خود مؤلف او را وقتی ملاقات کرده، بدون آنکه از این امر سخنی در میان آید همچنان که عریضه کرده بود، زبان به تکلم گشوده ابا از عریضه و دیدن خواب خویش نمود و این قضیه را خالی از مناسبتی ندیده درج کتاب کرد تا از حالت این گونه مردم نیک آگاه گشته، اجتناب از افعال و اقوال شان نمایند، اگر نه شخص مسلم متدین راسخ الاعتقاد را به این مستزهاات چه دخل؟

زیرا که اگر تمام کائنات کافر گردد^{۵۸} بردامن کبر یائیش ننشیند گرد
۱۷- و روز پنجشنبه ۱۹ شوال ۱۳۱۱ اشتهار عام درباب مرغزارهای واقعه علاقه هزارهجات که تا این وقت دواب و مواشی آن مردم خورده و از این رهگذر زیست فقرای هزاره به مال داری می شد از حضور انور به نام حکام هزارهجات چون... اصدار فرموده انتشار نمود که:

مردم هزاره را مانع شده، قدغن کنند که تمامت چمن ها را از قلیل و کثیر خوراک مواشی و دواب خود خود نسازند. چنانچه از صدور این حکم مال و مواشی هزاره رو به عدم نهاده و مردم افغان کوچی غلبه کرده، علاوه بر اینکه چمنها و جبال چراگاه دواب و مواشی آن مردم را مرتع حیوانات خویش ساختند، مزارع

دادن حال و احوال آن مردم نیست که چه دیدند و چه کشیدند.^{۵۵}
۱۴- وهم در خلال احوال مذکوره از عریضه مورخه ۱۰ شهر جمادی الاول ۱۳۱۱ جنرال شیر محمدخان حالی رای والا شد که دوصد نفر از مردم ارزگان و پشه و شیرداغ و قلندر را گرگ خورده است.^{۵۶}
۱۵- وهم در ماه شعبان ۱۳۱۱ چهار نفر از سپاهیان نظام در موضع مارآباد به کنار نهر هیرمند رسیده و نوزده تن مرد وزن و پسر و دختر هزاره را بدان سوی آب دیده ایشان را چون در شناوری مهارت داشتند نزد خود طلبیده و پس از آنکه هزارهگان ایشان را از آب عبور دادند، به عوض اجوره که می دادند همه را از تیغ کشیده، بکشتند.
و هم در روز چهارشنبه ۲ ماه رمضان ۱۳۱۱ اشتهاری از حضور اقدس شرف نگارش یافته به تمامت حکام و افسران افواج نظام به یک مضمون عزارسال یافت که:

از خرید و فروش دختران و زنان هزاره، هر که می خورد، شخص خرنده تومان دو روپه یعنی ده یک محصول بدهد.
و از این ممر با وجود صدور امر اقدس، هزاران زن و دختر خرید و فروش شده، یک روپه عاید خزانه دولت نگشت.^{۵۷}
۱۶- وهم مقارن این حال از عریضه ۲۸ شعبان ۱۳۱۱ یار محمد نام بن پردل خان قوم افغان درخان خیل که مذهب شیعه امامی اختیار کرده از دیرگاه در علاقه هزاره جاغوری روز به سر می برد حالی رای و الاشد که هشت سال است که در هر ماه سه شب در عالم رؤیا می بیند که حضرت والا مقتدی او شده و او را نماز می دهد و پس از ادای نمازش امر به گفتن کلمه طیبه لاله الاالله می کند تا که در این دو سال در شبی از لیالی چهارشنبه شخص محاسن سپیدی را در خواب دید که او را مخاطب ساخته می گوید که هشت سال است که حضرت والا تو را نماز می دهد پس در نزدش حاضر نمی شوی. بامدادان از خواب برخواسته ماجرا را معروض داشته است و حضرت والا در روز ۲۸ مذکور رمضان ۱۳۱۱ فرمان کرده نگار داد که:

«چون در اصل افغان و مسلمان بودی و به واسطه خواهش جیفه دنیا، قوم خود را فرو هشته و از به جای آوردن نماز پنجگانه که در مساجد و مدارس با جماعه مسلمانان به پای می رود، روی بر تافتی، در جوار مردم هزاره که در آنجا نه نماز است و نه قرائت کلمه بلد، عوض نماز و کلمه، بیانات کفر

۲۲- و مقارن این حال، از عریضه سید عبدالقیوم نام، قاضی آشکارآباد دای‌زنگی، به سمع فیض مجمع حضرت والا رسیده، چون استدعای ساختن مساجد و تعلیم نماز پنجگانه و نماز جنازه و غیره اصول و فروع دین را بر طبق مذهب حقه اهل سنت و جماعت به مردم هزاره که مذهب شیعه امامیه دارند، نموده بود، در روز پنجشنبه ۱۵ شوال ۱۳۱۲ او را فرمان کرد که در هر صدوپنجاه خانه، مسجدی ساخته و مساجد را به قدر لازمه و استعداد آباد داشته باشد، پس از آن نماز و احکام شرعیه را به آن مردم بیاموزد که درست مسلمان شوند.^{۶۴}

۲۳- و مقارن این حال به توسط دیوان سرنجن داس سر دفتر جنوبی و وجوهات درباب مواشی و دواب مردم هزاره که در چمنهای ملک ایشان چرا می‌کردند و تا این وقت محصولی به دولت نمی‌دادند، فرمان به مهر حضرت والا شرف نفاذ یافت که از ماده‌گاو شیردار پنجصد دینار و گاو خشک نه شاهی والاغ سه صد دینار و خرکره صد دینار و ماده‌گاو دوساله صد دینار، اسب نر و ماده‌یان هریک، یک روپه، کره اسب سه صد دینار و گوسپند در صدی دو روپه، بز در صد یک روپه، اشتر سه صد دینار، از دواب و مواشی خود که در چمنهای بیت‌المال چرایش کنند به دولت بدهند. و از این امر چون در اکثر مواضع هزاره‌جات چمن زار بود و زیست و گذران ایشان به روغن فروشی و برگ و گلیم و غیره منافع حیوانات می‌شد، هزاره‌گان بنابه سببی که جبال و چراگاه ایشان [را] دواب و مواشی افغانان کوچی می‌خوردند و چمنها [ایشان] دولتی شد، ترک مال داری کرده، خسارت زیاد به سکنه مملکت روی داد. مردم سکنه مملکت در عسرت افتادند فقط.^{۶۵}

۲۴- و هم در روز ۱۹ شوال ۱۳۱۲ محمد رحیم خان حاکم و سید اصغر قاضی علاقه گیزاب یک روپه سلاطین صفویه که در یک روی آن لاله‌الله محمد رسول الله و علی ولی الله مسکوک بود، با یک جلد کتاب طوفان البکا معروف به جوهری از مؤلفات میرزا ابراهیم نام هروری یا کتاب حلیقه المتقین را که در تهران به اسمه شده، از نزد یکی از هزاره‌گان گیزاب به دست ایشان افتاده بودند، ارسال پایه سریر سلطنت نموده معروض داشتند که یک جلد کتاب هزاره‌گی و روپه هزاره‌گی مسکوک به سکه علی والی الله بدست آمده و در صفحه ۲۶ کتاب مذکور در بیان غصب خلافت اظهار عقیده و مذهب خود را نوشته و الفاظ

و مساقات ایشان را نیز تلف و علف اشتران و گوسپندان خود همی کردند... باعث خسارت زیادی نسبت به متوطنین افغانستان شده است.^{۵۹}

۱۸- و مقارن این حال، از عریضه، داد محمدخان حاکم و ملا عبدالوهاب خان مفتی آشکارآباد حالی رای والا شد که مردم هزاره دای‌زنگی از دست مستور علی نام دفعدار که سیاهه پانزده هزار روپه قرض ملا حسین نام هزاره را به نام بدهکارانش آورده و علاوه بر مبلغ مذکور، بیست و پنج هزار و پنجصد روپه نقد غیر از علوفه و آذوقه گوسفند و ببرک و نمک و گلیم از اعضای رعیت به مصادره گرفته و همه را بیم نشان داده که اگر چیزی ندهید شما را به نام سید وزوار و کربلایی و میرزاده محبوس نموده به کابل می‌فرستم و ایشان از واهه جان مضایقه در دادن نقد و جنس وزن و دختر خویش نکرده، همه در بدر و خاک به سر شدند.^{۶۰}

۱۹- و هم چنین حاکم و قاضی مالستان، گوسپندان هزاره آنجا را در وقت محصول گرفتن شش روپه بها کرده و برای خود به نیم روپه خریده اکثر را نیم روپه هم نمی‌دادند.^{۶۱}

۲۰- و هم در خلال این احوال، تمامت قلاع هزاره بهسود و دای‌زنگی و دایکندی و جاغوری و مالستان و حجرستان و ارزگان و زاولی و سلطان احمد و بوباش و شوی و میانه نشین و گیزاب به امر حضرت والا خواب گردیده مگر قلاع مردم هزاره محمد خوجه و چاردسته و جغتوی غزنی که رعیت خاص دولت و خادم سلطنت بودند. اگر چه جنرال شیر محمدخان چنانچه بیاید عرض و استدعای خرابی قلاع و گرفتن اسلحه ایشان را کرد، حضرت والا عرض او را نپذیرفته، حکم خراب کردن نداد.^{۶۲}

۲۱- و مقارن این حال (جمادی الاوّل ۱۳۱۲) از عریضه عبدالکریم خان حاکم یکه‌اولنگ حالی رای والا شد که از تمامت میر و میر بچه و سید وزوار و کربلایی سکنه یکه‌اولنگ، صد خانوار در کابل فرستاده شده و هزارخانوار فرار کرده و دو هزار و یکصد نفر از دست سپاه و از گرسنگی فوت و هلاک شده، هفتصد خانوار که سید وزوار و کربلایی نیستند در ملک باقی مانده و حضرت والا در روز ۸ ربیع‌الثانی سنه ۱۳۱۲ او را فرمان کرد که: آن مردم را نیز متوجه باشد که فرار اختیار نکنند فقط.^{۶۳}

مردم هزاره گردش کرده و زنان ایشان را مثل زن خود مباشیر جماع می‌شوند...^{۶۹}

۲۸- و مقارن این حال، از عریضه مورخه ۱۲ ربیع الثانی سنه ۱۳۱۳ قاضی محمد سعید و مفتی فضل محرر محکمه شرعیه هزاره جاغوری به گوش راست نیوش حضرت والا رسید که هزار و چهارصد خانه از مردم کرته و بالا سر جاغوری فرار شده‌اند و حضرت والا در روز ۲۷ ربیع الثانی سنه ۱۳۱۳ جنرال شیر محمد خان را فرمان کرد که: «فراریها را از اطراف آورده جابجا کند.» و اما مردم مذکور بدست نیامده در داخل و خارج مملکت پراکنده شدند. و همچنین چهارده هزار خانوار از مردم هزاره بهسود فرار شدند.^{۷۰}

۲۹- و مقارن این حال از عریضه رحمک و ابراهیم نامان و غیره رعایای هزاره جاغوری حالی رای والا شد که عمال و ضباط و حکام و قضات که از حضور انور مأمور ولایات می‌شوند عهدنامه داده، چون وارد محل حکومت خود می‌شوند از خدا و رسول و پادشاه و عهد خود فراموش کرده چشم آن به مال غربا باز و دست ستم به سوی ناموس رعایا دراز می‌کنند. از آن جمله میرزا غلام حیدر نام افغان عامل هزاره جاغوری، مال رعیت را به مثابه متاع خویش دانسته و در ماهی یک دختر از ایشان خواسته بعد او را پس داده دیگری را می‌خواهد، چنانچه در هشت ماه مقام، هشت دختر گرفته و پس از چند روز پس داده بود.^{۷۱}

۳۰- و هم در خلال [این احوال ذیحجه ۱۳۱۳] از عریضه میرزا گل نویسنده یکه اولنگ حالی رای والا شد که ملا محمد جان محدر محکمه شرعیه از راه ممیزی در قریه «دو روی بندر» علاقه دای‌کندی تعلق ارباب رسول داد شده، چون خود ارباب مذکور در خانه نبود، زوجه او را به بهانه سیاهه و قلمداد نزد خود در خلوت خواسته، قصد مباشرت و مجامعت با او کرده و آن زن فریاد برآورده، زنان همسایه از آواز او آگاه شده آن بیچاره عقیفه را از چنگ آن ملای غدار ستمکار می‌ربایند. بعد بیست روپه از نزد آن زن پاک دامن به جبر واکراه، جرم می‌گیرد و از آنجا به قریه «شمشیر سنگ» رفته تعامت مردان را محبوس کرده، یک نفر ضعیفه جمیله را از جمله زنان به جور ستم در خلوت نزد خود برده از شام تا هنگام بام با او خفته و با مداران مواهر مردان را به زور گرفته، سه روز با خود نگاه

قبیح و شنیع درباره صدق اکبر خلیفه اول و فاروق اعظم خلیفه ثانی رضی الله عنهما از حد زیاد گفته‌اند. و حضرت والا در روز ۱۰ ذی‌قعد ۱۳۱۲ در جواب ایشان فرمان کرده ارقام فرمود که: از این طریق گوهها بسیار خورده‌اند، سرکار ما آگاه می‌باشد، فقط.^{۶۶}

۲۵- و از این گونه تاوانها [منظور تهمت‌های ناروا علیه مردم هزاره نسبت به سرقت احوال دولتی] بود که به قرار عریضه مورخه ۲ شهر شوال ۱۳۱۲ مردم سنگ‌تخت و اشتزلی و تلخک و اخضررات و تربلاق و کرمان و لعل و سرجنگل و پنجاب و یکه اولنگ مکشوف خاطر اقدس گشت که از صدخانه ده خانه در ملک نمانده و آنچه مانده‌اند به تعلیم و ارشاد قاضی سربلند، نماز و احکام آن را طبق مذهب اهل سنت به جای می‌آورند و عمری را به نادانی به سر برده‌اند، اکنون مبصر شده تا جایی رسیده که می‌توانند نماز جمعه نیز می‌خوانند!^{۶۷}

۲۶- و هم در این آوان از عریضه مورخه ۱۲ محرم سنه ۱۳۱۳ ملا محمد سعید قاضی و ملا فضل محمد مفتی و ملا عبدالسلام محرر محکمه شرعیه هزاره جاغوری به مسمع فیض مجمع حضرت والا رسید که چون از سبب بغاوت و عقاید نامشروع هزاره که از کتب ایشان به ظهور رسیده و حکم جواز خرید و فروش زنان و پسران و دختران ایشان صادر شده بود و هزاران زن و دختر ایشان به فروش رسید، اکنون که مطیع و منقاد پادشاه اسلام گردیده‌اند، فلذا در عقاید اهل سنت و جماعت ایشان مسلمان می‌باشند، خرید و فروش ایشان در شرع جایز نیست و هم از این رهگذر اکثر نظامی عیال و از شده از خدمت باز مانده‌اند، چون خریدن و فروختن هزاره نقصان دین و دولت اسلام معلوم شد، اطلاعاً عرض نمودیم و حضرت والا در روز ۲ صفر ۱۳۱۳ فرمان کرد که:

از باطن آن قوم چه خبر دارید؟ گاهی عقیده باطنی ایشان درست نمی‌شود و هم چون اولاد خود را می‌فروشند منع نمی‌کنم، اختیار دارند و دیگر حکم نیست که یکی اولاد دیگری را بفروشند زبردستی و جور را از ایشان موقوف فرموده‌ایم، اختیار اولاد خود را خود دارند.^{۶۸}

۲۷- و مقارن این حال، از عریضه وقایع نگاران هزاره حجرستان به گوش راست نیوش حضرت والا رسید که پیادگان نظام فوج پنجشیری شب و روز در خانه های رعایای

حضور اقدس شدند. و حضرت والا در روز ۲۹ ربیع الثانی سنه ۱۳۱۴ او را فرمان کرد که تعداد نفوس ذکور و اناث و بزرگ و کوچک ایشان را مفصل مرقوم بدارد که چقدر نفری می باشند و از کدام موضع هزاره جات زمین می خواهند بگیرند تا جواب فرموده شود و از قفای ایشان چند تن از فوج پیاده نظام فوفلزایی سکنه نیش قندهار عریضه نگار شده از تنگی زمین و بسیاری نفوس شکایت نموده طالب زمین «چنارتو» و «کهنه خمار» شدند. و حضرت والا عرض ایشان را پذیرفته در روز ۲۵ جمادی الاوّل دوست محمدخان سرپرست نبایر «دارونکه» را فرمان کرد که:

«آنها را از موضع نیش حرکت داده در موضع چنار تو و کهنه قلعه آورده، بر طبق دستورالعمل اولاده دارونکه، تقاوی و زمین برای کوچک و بزرگ ایشان داده، زمین هر دو موضع را بالای نفری ایشان تقسیم کند.»^{۷۴}

۲۳- و از آن سوی ایشک آقاسی دوست محمدخان، خادم شهزاده آزاده سردار حبیب الله خان وارد گیزاب شده بر طبق حکم دستخطی حضرت والا عزم دادن ملک چوره را به اولاده دارونکه کرده چون زمستان بود، هفده دربند قلعه را از هزاره برداشته [به] مردم اچکزایی و بارک زایی داده، در بهار مردم هزاره را چنانچه بیاید از ملک بیرون کشید...^{۷۵}

۲۴- و ایشک آقاسی دوست محمدخان، جانب جنوب علاقه چوره را به قرار قرعه به هفتصد و پنجاه تن از مردم اچکزایی و شمال آنرا به هزار و یکصد نفر از مردم گرجی زایی داد. و از جمله طاهونهای آنجا پنج آسیاب به مردم اچکزایی و سه آسیاب به مردم گرجی زایی اتفاق افتاده با هم به نفاق برخاستند تا که حضرت والا در روز ۱۰ شعبان فرمان کرد که: چه عیب دارد یک در آسیاب دیگر آرد خود را نموده شیوه وفاق اختیار کنند و خدا را شکر گویند که لکها روپه زمین را رایگان مالک شدند.^{۷۶}

۲۵- و هم در این آوان جنرال شیر محمدخان افغان از راه افغانی و در قومی شمار ۵۲۵ خانوار از مردم اندری و ۵۲۷ خانوار از مردم نیازی و علی خیل سکنه اوبه، مقر ولرگه و شلیگر را در ارزگان زمین داده و عرض پرداز پایة سریر سلطنت شد و حضرت والا در روز ۲۲ رمضان سنه ۱۳۱۴ فرمان کرد که: به طریق دهقانی خوب است بدهد فقط.^{۷۷}

داشته بعد پس داده و حضرت والا او را فرمان کرد که هرگاه راست باشد، مجلا به مهر قاضی و مفتی و آسامی ظلم رسیده [را] ارسال دارد که باز خواست والا حرف بی ثبوت را چه حکم کرده شود.^{۷۲}

۳۱- و هم در این وقت [محرم ۱۳۱۴] حضرت والا به توسط ایشک آقاسی عبدالقدوس خان کارخانه برک سازی را بنیاد نهاده و تعامت زنان و دختران هزاره را که در زندان بودند، بدست سیداکبرشاه نامی از سادات هزاره که نوکر ایشک آقاسی مذکور و قبل براین بواسط خطاکاری چنانچه گذشت محبوس سیاه چاه شده و به مساعی سردار عبدالقدوس خان از حبس رها شده بود، و در روز ۲۴ محرم سنه ۱۳۱۴ تعامت کدخدایان لعل و سرچنگل و تخت و پنجاب و سرخ جوی و اخضرات و خوردک تخته و کوا در گنداب و ورث و قریه جات دای کندی و حکام را فرمان رفت که پشم سرخ و اعلائی بره گوسپندان خود را در کابل آورده و قیمت آن را از دولت بگیرند که برک ساخته شود و سید مذکور به خروارها پشم که در بین خود مردم هزاره از قرار روپه را یک پاو خرید و فروخت می شد، نیم چارک و یک چارک نهاده و هزاران روپه از رعیت عرض پشم از قرار روپه را یک پاو و نیم پاو که آوردن و کرایه و خرج آورنده به یک خورد روپه را تمام می شد، گرفته و در سالی اگر دوس چارک توپ برگ به دولت می داد باقی را تمام با مناصفه جیره زنان و دختران برگ باف خود صرف می نمود.^{۷۳}

۳۲- و هم در این [آوان] جمعی از اولاده دارونکه شرفیاب حضور انور شوه خواهش زمین «چوره» هزاره را کرده و حضرت والا ایشک آقاسی دوست محمدخان را دستورالعملی در باب ملک و تقاوی و جیره آنها داده امر کرد که اراضی و عقار چوره را که مفتوح العنوه می باشد از رعیتی و ضبطی را به ایشان بدهد و مردم چوره عارض گردیده در روز ۱۳ ربیع الثانی سنه ۱۳۱۴ فرمان به نام ایشان صادر گشت که: املاک ضبطی و رعیتی به آنها داده شده.

و از صدور این حکم تمامت مردم درانی و غلجائی از کوچی و زمیندار خواهان ملک و زمین شده شروع به ملک گرفتن هزاره کردند، چنانچه جابجا مرقوم شده می آید و از جمله در ابتدای کار از مردم علی خیل و توخی و اندری بیست بیست و ده ده خانه نزد جنرال شیرمحمدخان شده به ذریعه عریضه نگار

مردم هزاره روبه تنزل نهاده گوشت و روغن و برک و گلیم روبه عدم آورده، رفته رفته یک بر چهار تا این زمان که تاریخ رقم می شود تنزل کرد.^{۸۲}

۴۱- وهم در این آوان صدخانوار از مردم اچک زایی وارد موضع چارشینه - که مسافت سه منزل از منزل چوره و چنارتو که به ایشان چنانچه گذشت داده شده بود مبادعت داشت - شده مردم آنجا را تکلیف برخاستن کرده گفتند که ملک ایشان را حضرت والا به آنها داده است.^{۸۳}

۴۲- وهم در این ایام از عریضه رعایای هزاره سکنة لعل دای زنگی، حالی رای والا شد [که] مردم کوچی قندهار به سرکردگی سیف آخوندزاده و حاجی عبدالستار سه سال است که وارد سرچنگل شده، چراگاه، بیده جا و زراعت ایشان را تمام تلف و علف دواب و مواشی خود کرده، پسران و دختران ایشان را به سرقت با خود می برند و چون رفته دختر و پسر خود را دستیاب کرده، می خواهیم، نداده ادعای خرید و نکاح می کنند و قباله نکاح نامه هم ظاهر نمی نمایند.^{۸۴}

۴۳- و حضرت والا از این عریضه آنان در روز پنجشنبه ۸ ربیع الاول سنه ۱۳۱۶ دوست محمدخان را فرمان کرد که... و او در پاسخ این منشور عریضه بر طبق مکنونات خاطر خویش که فرار کردن عموم هزاره بود به توسط ایشک آقاسی عبدالقدوس خان ارسال حضور انور نموده و خوجه محمدخان برادرش که در کابل بود، فرمانی به مهر ایشک آقاسی موصوف حاصل کرد که:

«املاک هزاره را از یک سر به مردم مهاجر داده، دربین، هزاره را مغل نگذارد تا هرجایی که برسد مردم مهاجر را متصل هم زمین بدهد. و او این منشور را اگر چه برخلاف دستورالعمل اول بود سند خود دانسته، املاک هزاره را از ابتدا به مهاجر داده آمد تا که در مالستان و جاغوری چنانچه بیاید، رسانید.^{۸۵}

۴۴- و از آن سوی دوست محمدخان رخصت مراجعت یافته اراضی: چوره و قرای چلیپی و خلیل و کیل و بلاق و برج بلاق و خالصه و ضبیطی خلج و قول خار و نوری و خوجه خضر و محمد خوجه و سید مومی و قریه قرلباش و املاک طایفه جمالی و زرغانی و بیبری و بیبرمنی تو و کمسان را به مردم مهاجر داد و مهاجرین دست ستم به اهل و عیال و مال و منال مردم هزاره

۳۶- و آخر الامر املاک مردم هزاره به مردم مهاجر و ناقل افغان داده شده... و مردم هزاره فرار ایران و هندوستان و ماورالنهر شدند.

و هم در این هنگام بزرگان هزاره متوطن چوره که اراضی و عقار ایشان به مهاجرین افغان چنانچه گذشت داده شده بود از راه دادخواهی در کابل آمده، چون شرف بار حاصل کردند حضرت والا در روز ۱۴ ذی حجه سنه ۱۳۱۴ املاک مفسدین هزاره بهسود را به ایشان بخشوده امر کرد که با اهل و عیال خود در آنجا آمده متوطن بشوند و چون غله ایشان را مردم مهاجرین گرفته بود و تقاوی و جیره از دولت به ایشان عنایت نشد تا موضع بهسود آمده از آنجا بنا بر عدم استعداد پراکنده نیست و نابود شدند.^{۷۸}

۳۷- وهم از عریاض و قایع نگاران و حاکمان و نویسندگان ارزگان و جنرال شیرمحمدخان حالی رای والا شد که ایشک آقاسی دوست محمدخان اکثر از مردم افغان ملکدار، داخل مملکت را مهاجر نام نهاده املاک رعیتی هزاره را که داخل خالصه و ضبیطی نیست به ایشان عطا نموده، تقاوی و جیره از دولت نیز به ایشان می دهد.^{۷۹}

۳۸- از صدور این حکم [فرمان ماه صفر ۱۳۱۵] بود که دوست محمدخان مردم افغان کوچی را که چهار ماه در افغانستان آمده بهره یاب علف و تجارت و غیره می شوند و هشت ماه در هند و پنجاب و دیرهجات و سهند و ریگستان و پیشاور می روند و ملک و زمین ندارند و خانه بدوشند در زمره بی ملک به قلم آورده بسیار مواضع از املاک هزاره را به ایشان داد چه ایشان هم مهاجرند و هم زمین ندارند.^{۸۰}

۳۹- با وجود صدور این چنین احکام ملک ارزگان و قلندر و بوباش و میان نشین و پشه و شیرداغ و زاولی و سلطان احمد و حجرستان و تمزان و گیزاب را تا متصل جرغی و مالستان و هزاره دای زنگی تمام چنانچه بیاید به مهاجرین و ناقل افغان داد.^{۸۱}

۴۰- وهم در این هنگام [جمادی الثانی ۱۳۱۵] میرآخور یحیی خان بن محمد حسین خان قراری به امر حضرت والا مامور ضبیط و ربط مرغزار هزاره جات شده از این وقت چرایش دواب و مواشی هزاره از کوه به واسطه افغانان کوچی از مرغزار به سبب اینکه ضبیط دولت شد، قدغن گردیده، مال داری

که اراضی و عقار ایشان هنوز از حاضر نیامدن ناقلین و مهاجرین افغان داده نشده بود، [دراز کرده، ایشان] از جور و تعدی مردم مهاجر هجرت اختیار کرده روی فرار به جانب قندهار و دیگر دیار نهادند.^{۸۶}

۲۵- واز پی عریضه حاکم مذکور، عریضه ملاخواجه محمد و ملا پردل قاضی و مفتی محکمه شرعیه ارزگان نیز مشعر بر جور و ستم مردم مهاجر که نسبت به مردم هزاره به تقدیم می‌رسانیدند، به پایه اریکه خلافت رسیده شرحی از جور و تعدی و قطاع الطریقی آن [قوم] بی‌پاک نگار داده و این را نیز نوشته بودند که مردم مهاجر یومیه راهها را گرفته و مردم هزاره و غیره متردین طرق و شوارع را غارت و تاراج می‌کنند و کار به جای رسانیده‌اند که از هیچ معبر کسی گذر نمی‌تواند. ایشان با حاکم عزم باز خواست کرده، ایشان را از کردار ناشایست مانع می‌شوند، در پاسخ به درستی می‌گویند که شما را با ما دخلی نیست. ما قوم پادشاهیم! هرچه پرسیده شود به حضور انور جواب می‌گوییم و از این کردار ایشان غوغای بزرگ به روی روز افتاده تمامت هزاره‌گان تن به هلاکت داده روبه گریز نهاده فرار می‌کنند.^{۸۷}

۲۶- وهم در روز ۶ جمادی‌الثانی ۱۳۱۷ صوبه‌دار خدا داد ملازم دسته ۶ فوج «صفر مینا» از حضور انور مأمور هر مدت سرک هزاره‌جات که از کابل جانب هرات می‌متمد است، فرمود، و عبدالوهاب خان حاکم دای‌زنگی و محمود خان حاکم هزاره بهسود را فرمان کرد که: آحاد و افراد رعایا را به دست صوبه‌دار مذکور و دو تن دیگر از صوبه داران فوج مذکور که مأمور این کارند، داده از موضع اونی تا گرم آب و کتل یعقوب مردم بهسود و از آنجا تا دراز قول مردم دای‌زنگی آباد نمایند و هر دو تن به سرعت هرچه تمامتر، این خدمت را به پای بردند.

وهم در این ایام مردم مهاجر افغان که به یک طرف نهر هیرمند درگیزاب جای داده شده بودند، نقض توبه نامه که ارسال پایه سریر سلطنت نموده بودند، کرده، دست غارت به مال و متاع مردم هزاره گشودند. چنانچه راه عبور و مرور را بر روی آن قوم فرومایه بسته در ظلم بگشودند و بدان اکتفا نکرده پیادگان ساخلو را که به امر عزیزالرحمن خان حاکم آنجا برای خدمت در بین مردم مهاجر شده بودند، لت و کوب کردند و وجه نقد، اسباب ایشان را به غارت متصرف شدند.^{۸۸}

۲۷- وهم در این احیان، از عریضه خوجه محمدخان قاضی و میرزا فدامحمد نویسنده ارزگان حالی رای والا شد که مردم قوم حسینی در گوشه جای گزیده همه بی ملک و خانمان می‌باشند و اراضی ایشان را جنرال شیرمحمدخان و ایشک آقاسی دوست محمدخان به مردم علی خیل و مهاجر داده‌اند و هزاره‌گان روز عسرت به سر می‌برند.^{۸۹}

البته شرح وقایع و سرگذشت غمبار مردم بدبخت و شکست‌خورده و به خواری کشیده شده هزاره به این چند سند و چند صفحه خلاصه نمی‌شود که خود داستان مفصلی دارد و به کتاب قطور و جداگانه‌ای نیازمند است که ما فقط تتر چند موضوع را به عنوان مشتم نمونه خروار ذکر نمودیم. خوانندگان و علاقمندان موضوع هزاره‌جات می‌توانند به اصل منبع مراجعه کنند که این مردم بخت برگشته در صد سال قبل چه دیدند و چه کشیدند؟ اما یادآوری این نکته شاید ضروری باشد که ظلم حکومت کابل و مهاجرین و ناقلین طرفدار دولت، تنها به هزاره‌جات و مردم هزاره هرگز خلاصه نمی‌شود که مردم ترکستان نیز داغهای فراموش ناشدنی از این بابت بر قلب و پهلو دارند ولی تفاوت در این بود و هست که ستم علیه هزاره‌ها هرگز به پایان نرسید. زیرا تا آواخر دوره ریاست جمهوری داودخان (آخرین سلسله حکومت ستم‌شاهی) برخوردارهای مشابه عصر امیر عبدالرحمن خان همچنان ادامه داشت که من نمونه‌های از این روش همیشگی دولتها را علیه مردم شیعه و هزاره در جلد اول شناسنامه انقلاب نیز آورده‌ام. در اینجا فقط چند مثال زنده از ستم حکومت کابل (حکومت‌های بعد از عبدالرحمن‌خان) علیه هزاره‌جات و مردم آن گردآوری می‌شود:

برخورد حکومت‌های بعد از عبدالرحمن خان

۱- مایحتاج خانواده شاهی [در عصر امیر حبیب‌اله خان] هم در عوض معاش شان در ولایات کشور حواله می‌گردید، برنج در کنر و لغمان، روغن در هزاره‌جات، گوسفند در قطغن و غیره. اما تعیین نرخ این اشیا به مراتبی کمتر از نرخ بازار و روز بود.

در سال ۱۹۱۱ [۱۲۸۹ هـ] نرخ روغن در بازار کابل فی سیر ۱۵ روپیه بود. نایب السلطنه هفت هزار روپیه از معاش

زیرا:

تا سالهای ۱۳۳۰ هـ ش [۱۹۵۰ م] در تمام هزاره‌جات [حتی] یک مکتب [دولتی] وجود نداشت، بعد [از] تاریخ مذکور مکتبهای ابتدایی و دهاتی مطرح گردید که آنهم به خاطر رشوت خوری مامورین محل دچار توقف گردید.^{۹۳}

۵. برادر من! مشکلات هزاره‌جات تنها به مسئله عسکری خاتمه نمی‌یابد، بلای که از همه بیشتر شیرۀ جان این مردم را کشید، روغن شرکت بود (روغن شرکت عبارت از نوعی مالیه بود که در دوران صدارت محمد هاشم خان عم محمد ظاهر از هر رأس گاو، بز و گوسفند یک چارک در سال اخذ می‌گردید - چارک برابر است با دو کیلو گرم - که از طرف حکومت بالای این مردم وضع شده و هر خانوار مکلف بود چند سیر معادل وزن کابل (یک سیر = هفت کیلو گرم) روغن به وزن کابل تحویل دهند و در بدل آن چه دریافت می‌داشتند؟ برو گمشو روغن خراب بود!).

از سوی دیگر دستگاه حاکم مملکت برای توجیه عمل غیر عادلانه خود می‌گفت هزاره‌جات سرزمین روغن زرد است باید تمام ضرورت‌های روغن وزارت دربار مخصوصاً و سایر وزارت خانه‌ها عموماً از تولید روغن همین سرزمین تکمیل گردد.

ترازو داران حکومت که می‌دانستند اعمالشان نه تعقیب و نه کنترل شده، بلکه به اعمال ناروای شان مهر صحنه گذاشته و تشویق هم می‌شوند، آنقدر تقلب می‌کردند که هفت کیلو روغن، پنج کیلو روغن را پوره نمی‌توانست آری! تهیه نمودن روغن شرکت باعث می‌شد تا هزاران فامیل مظلوم هزاره‌جات هفته‌ها و ماهها حتی یک قطره روغن را از کام طفل شیرخوارش هم دریغ کند تا حواله حکومت را تکمیل نماید. ولی تکمیل کردن روغن حواله شده از عهده مردم خارج بود، موقع تحویل دادن روغن، مردم مجبور بودند تا گوسفندان چاق و لاغرشان را بکشند و با روغن زرد مخلوط کرده مقدار معینه روغن شرکت را پوره سازد... با وصف این حال ۹ کیلو به حساب ۷ کیلو معیار شده بود... ناگفته نماند که روغن زرد هزاره‌گی در افغانستان که شهرت خودش را دارد و در آن زمان فی سیر (۷ کیلو) صد افغانی بود، ولی حکومت فی سیر بیست افغانی نرخ گذاشته بود که آنرا هم به بهانه‌های مختلف به مردم

خود را عوض خزانه در بهسود حواله گرفت و در عوض آن روغن به نرخ تقریباً رایگان جمع کرد... این روغن از بهسود تا کابل بالای مردم رسانیده شده تحویل «کارخانه طبخی» نایب‌السلطنه گردید... همچنین سایر شهزاده‌ها در ولایات به خریداری جبری اشیا می‌پرداختند. عضدالدوله سالانه پنج هزار روپیه را روغن جبری از هزاره‌جات می‌گرفت.^{۹۰}

۲- علاوه بر ظلم و تعدی دیگر نسبت به هزاره‌ها، اینها در تنگ غارو، ماهی پر، بندچک وردک و ادارات، مکاتب و دفاتر به کارهای شاقه گماشته می‌شدند. یاد تنگ غارو برای هزاره وحشت آور است، وحشت نه بخاطر عمران یک منطقه کشور، بلکه بخاطر گماشتن دستگاه حاکم این مردم را در انجام اعمال سخت و شاقه‌ای که از توان یک فرد عادی خارج بوده و در راه به ثمر رسانیدن آن پروژه‌ها جانهای شیرین خود را از دست می‌دادند. در حالیکه [حکومت] این اعمال شاق را برای ملت و مردمیکه [از نگاه قومی] به خودشان پیوستگی داشتند، نمی‌پسندیدند و روا نمی‌داشتند و آنرا [برای قوم افغان] یک کار توهین آمیز می‌دانستند.

هزاران فرزند معصوم و بی‌گناه ما قربانی بوجود آوردن تمدن و سرک سازی تنگ غار و گردیده و تنگ غار و قبرستان سپاهیان گمنام هزاره‌جات است. هر متر، هر وجب سرک آن و بند برق آن به قیمت خون فرزندان ما آباد شده است.^{۹۱}

۳- نادرخان که به کمک غیر مستقیم هزاره‌ها به سلطنت رسید، عوض تشکر و امتنان از این مردم، موزیانه نقشه نابودی هزاره‌جات را در سر می‌پروراند. اولتر از همه سران هزاره را به اتهام دروغین ارتباط با امان‌اله به زندان انداخت. در ثانی کوچیها را تحریک نمود که تعمداً مزارع هزاره‌جات را پایمال کنند. جنگ و خونریزی راه بیندازند. زمین زراعتی این مردم را به بهانه‌های گوناگون تصاحب کنند، افراد لایق و کاردان‌شان را از میان بردارند. بر اساس این سفارش پنهانی، کوچیها مصدر شرارتهای بسیار شدند. از آن جمله قتل مظلومانه نجف بیگ شیرو که از مردان بزرگ و هوشمند هزاره می‌باشد که با زن و بچه‌اش یکجا کشته شد. و نیز جنگ غوچی در کجاب بهسود و جنگ دامرده در جاغوری به تحریک پنهانی نادر بود.^{۹۲}

۴- درب مکاتب به روی بچه‌های هزاره به کلی بسته شد،

نمی‌داد. خلاصه پول و روغن هردو در جیب و شکم حکام پیر
اشتها غرق می‌شد... خلاصه سختیها و مصیبت روغن شرکت
آنقدر مردم هزاره‌جات را جور و شکنجه کرد که عبدالرحمن
جلاد را فراموش کردند.^{۹۴}

عمر کوچ نشینان در هزاره‌جات تعمداً دست به تخریب،
افساد، سرقت و پایمالی مزارع می‌زدند به قسمی که خرابکاری
علیه هزاره‌جات جزو فرهنگشان شده بود و آنرا ثواب متصور
می‌کردند. دولت نه تنها مانعشان نمی‌گردید بلکه به افساد
بیشتر تحریک و تشویق می‌نمود. ازینرو همه ساله درگیریهای
خونین در نقاط مختلف هزارستان رخ می‌داد، اگر کار به
شکایت می‌کشید نتیجه پیش از پیش معلوم بود یعنی:

محکومیت هزاره‌ها! مأمورین دولت برای آنکه بازار رشوه
ستانی‌شان گرم شود تعمداً به این نزاعها دامن می‌زدند اگر یک
نفر هزاره به قتل می‌رسید والی و یا ولسوال قضیه را لوٹ
می‌کرد و پرونده را به قسمی ترتیب می‌داد که محکومیت بالای
هزاره‌ها بار شود. اما اگر [یک] افغانی به قتل می‌رسید تمام
اهالی یک دهکده در آتش می‌سوختند. حتی اگر کسی سنگی به
سوی سگ کوچی پرتاب می‌کرد درد سر بزرگی برای خود
فراهم کرده بود.

کوچیها در حمل اسلحه آزادی کامل داشتند، دولت را در
پشت سر خود می‌دیدند و فرهنگشان، فرهنگ غارت و چپاول
بود. عوامل فوق آنان را به زنگیان مستی تبدیل کرده بود، آنان
پارچه‌های ساخت هندو پاکستان را بزور به خانه‌های
روستائیان انداخته سال دیگر چند برابر قیمت واقعی آن پول
مطالبه می‌کردند. اگر صاحب خانه پول نداشت زمین او را
مستصرف می‌شدند. در زمان حکومت فاشستی آل یحی
بسیاری از زمینهای مردم بنام کوچیها قباله شد. برای نمونه:
مردم قریه اوقی بالنه از توابع کوه بیرون از ظلم کوچیها فراری
شدند و مالیات آنها را ساکنین قریه اوقی سفلا می‌پرداختند.^{۹۵}

با مطالعه تتر وقایع ویرانگر که در صفحات قبل گذشت،
خواننده منصف به هزاره‌ها حق می‌دهد که چرا بیچاره شده
و نابود گردیده‌اند زیرا جای این مردم هر مردم دیگر این همه
ظلم و ستم را پشت می‌گذاشت به کلی از صحنه تاریخ حذف
می‌شد در حالیکه هزاره‌ها هنوز زنده‌اند و نام هزارستان باقی
است. راز این حیات نیم بند در چند چیز است که به اختصار

توضیح داده می‌شود.

بخش چهارم

تلاش برای احیای دوباره هزاره‌جات:

به اعتراف تاریخ، امیر عبدالرحمن خان در نظر داشت که
برای همیشه تاریخ، هزاره‌جات را از وجود مردم هزاره خالی
سازد، و زمانی که هزاره‌جات مسخر شد و هزاره‌ها کشته و یا به
اسارت در آمدند، گمان بر این بود که دیگر نامی از هزاره در
کشور باقی نخواهد ماند و طرحهای گوناگونی در این رابطه
ریخته شد. ولی خدا نخواست که این مردم از صحنه حذف شود
و خاندان پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) در افغانستان طرفدار
نداشته باشد! چرا که در افغانستان اگر هزاره‌ها نمی‌بودند
مذهب شیعه نمی‌توانست در برابر آن همه توطئه‌ها و کشتارها،
جاپاز کند و یا باقی بماند و تنها این مردم بودند که در برابر
تمامی سختیها و قربانی شدن‌ها دست از مذهب خود
برنداشتند. زیرا به اعتراف مورخان اکثر سادات که قبل از
حادثه سرداران سبزواری به افغانستان آمده‌اند، سنی‌اند و این
نشان می‌دهد که شیعیان زیادی در افغانستان بوده که سنی
شده‌اند، ولی هزاره‌ها همچنان پای‌بندی خود را به مذهب شیعه
حفظ کردند و:

«با تمام فشارهایی که در طول تاریخ علیه آنان اعمال شده،
باز توانسته‌اند پرچم تشیع را در قلب کشور برافراشته نگاه
دارند، تا آنجا که در اذهان عامه مردم نام هزاره با تشیع همراه
است.»

این واقعیت داشت و دارد که در افغانستان غیر از هزاره‌ها
هیچ قومی قادر به حفظ تشیع نشده و نخواهد شد. گذشته از
شواهد تاریخی نمودارهای کنونی نیز این ادعا را به اثبات
می‌رساند، گذشته از هزاره‌جات که سمبل قدرت هزاره و شیعه
است دو شهر دیگر نیز امروزه نمود شیعه‌گی دارد یکی کابل
و دیگری مزار شریف. در حالی که در قندهار و هرات هم
شیعیان زیادی وجود داشت و وجود دارد و به ادعای برخی
نویسندگان اکثریت باشنده شهر هرات را شیعیان تشکیل
می‌دهد، ولی در چشم انداز خارجی وجود شیعه در هرات
و قندهار ۵ درصد هم نیست. علت کاملاً روشن است شیعیان
دیگر اقوام در روز فشار می‌توانند ادعا کنند که شیعه نیستند،

نابودی هزاره‌ها اولین اقدام خود را در زمینه قتل‌عام علمای هزاره عملی ساخت. و در یکی از فرامین خود رسماً اعلام نمود که هر قدر سید، ملا، کربلایی و زوار در هزاره‌جات باشد اگر مفسد و اگر مصلح روانه کابل نمایند. براساس این فرمان اکثریت قریب به اتفاق علما و روحانیون هزاره نیست و نابود شدند، چنانچه مرحوم غبار می‌نویسد:

«مردم هزاره تلفات زیادی دادند و تلفات روحانیون نسبت به فیودالها بیشتر بود. زیرا فیودالها اغلب بدولت تسلیم شدند در حالیکه روحانیون کشته و یا فراری گردیدند. از یک‌ه‌اولنگ صد خانوار روحانی به دست دولت افتاده و یک‌هزار روحانی موفق به فرار گردید و دو هزار روحانی در جنگ کشته شد.»^{۹۶} این سند تاریخی نشان‌دهنده این واقعیت است که جامعه شیعه قبل از خرابی هزاره‌جات، جامعه زنده بوده ولی چرا شکست خوردند قبلاً یادآور شدیم که سران نالایق داشته و رهبران متعدد! و رنه وجود چند صد روحانی در یک منطقه در آن عصر خود بیانگر رشد و شکوفایی فرهنگی جامعه شیعه و هزاره به حساب می‌آید. ولی پس از شکست جامعه هزاره‌جات به کلی از وجود روحانیون تهی شد تا جایی که حاج کاظم یزدانی می‌گوید:

«از میان صدها روحانی هزاره‌جات که در زمان عبدالرحمن خان به شهادت رسیدند فقط دو نفر روحانی جان سالم بدر بردند، که این دو توانستند جنایات امیر کابل و سپاهیان او را برشته تحریر درآورند.

و آن جلاد خون آشام را برای ابد رسوا سازند و این دو نفر، اول: ملافیض محمد کاتب و دوم ملا محمد افضل ارزگانی می‌باشند»^{۹۷}

حقیقت این است که مبارزه در هزاره‌جات هرگز به پایان نرسید، هرچند که مردم شکست خوردند و در ظاهر دیگر توان مبارزه را نداشتند، ولی مبارزه مخفی حتی از همان آغاز شکست شروع شد. که در این مبارزه باز هم روحانیون دست از جان شسته نقش فعالی بازی کردند. لذا برخی از آنها مخفیانه از تبعید به وطن برگشته به ارشاد مردم باقیمانده پرداختند که یکی از این مبارزان بازگشته از خارج در سال ۱۳۱۴ هجری بدست حکومت می‌افتد:

«...از خانه شاه ابراهیم نامی ساکن هزاره دای‌کندی، شاگرد

ولی هزاره‌ها تا مرگ هم نمی‌توانند از شیعه بودن انکار کنند چون بینی‌شان مهر شیعه‌گی خورده است! و اگر انکار هم کنند کسی باور نمی‌کند، نمونه زنده آن کابل سال ۷۲ و ۷۳ است! بهر حال، شیعه افغانستان در یک دوره به سرحد نابودی کلی کشیده شد و نزدیک بود که برای همیشه طومار حیات شیعه در این سرزمین با سقوط هزاره‌جات بسته شود، ولی عوامل زیر باعث شد که هزاره زنده ماند و شیعه را رونق بخشد.

عوامل زنده ماندن هزاره و شیعه در افغانستان

۱- اراده خداوندی: امیر عبدالرحمن خان و حکام بعد از او می‌خواستند که با همکاری استعمار خارجی و مزدوران داخلی، هزاره‌ها را از صحنه اجتماعی افغانستان حذف نمایند که در آن صورت شیعه نیز خود به خود حذف می‌شد، ولی خدا نخواست که پرچم سرخ حسینی از سرزمین افغانستان برای همیشه برچیده شود. اینجا بود که موسی قوم هزاره (ملا فیض محمد کاتب) را در دربار فرعون افغانستان (امیر عبدالرحمن خان) پرورش داد و از دم تیغ جلادان نجات بخشید تا بتواند پرچم سرنگون شده تشیع را دوباره بر فراز قلل هزاره‌جات در اهتراز درآورد. چرا که اگر کاتب نبود دیگر نامی از هزاره در صفحه تاریخ باقی نمی‌ماند.

۲- فرهنگ پویای مذهب شیعه: آثار مذهب و مکتب شیعه چنان در تار و پود مردم هزاره ریشه دوانده بود که با وجود نابودی تمام علما، سادات و بزرگان قوم و مذهب، همان زنده مانده‌های به اسارت رفته نیز از قواعد و مراسم مذهبی خود به کلی غافل نبودند. لذا با وجود تلاشهای زیاد در امر سنی ساختن هزاره‌ها باز هم در خفا توانستند مذهب شیعه را حفظ نموده استمرار بخشند.

۳- مداد علما: پس از اراده خداوندی و پویایی مذهب شیعه، مهم‌ترین عاملی که هزاره و شیعه را در کشور فلاکت زده‌ای افغان ستان از مرگ حتی نجات داد، قلم مرحوم ملافیض محمد کاتب بود. اگر قلم کاتب نمی‌بود، تاریخ هزاره‌جات برای همیشه محو و مخفی می‌ماند و روشن است که:

«ملتی که تاریخ ندارد و تاریخ خود را فراموش کرده‌اند، زنده‌اند اما زنده بی تحرک و زنده بی ارزش»
و روی این اصل بود که امیر عبدالرحمن خان در طرح

کاظم آخوند که در مشهد چندی تحصیل بعضی مسائل واجبات دینی را کرده و در دای زنگی آمده بود و مهدی ارباب خواهر خود را به زنی او داده بود، بدست قاضی و حاکم هزاره دای زنگی [افتاده]، هر دو تن معروض پایه سریر سلطنت داشتند و حضرت والا در روز ۲۷ جمادی الثانی سنه ۱۳۱۴ فرمان کرد که:

کاظم آخوند را محبوس نموده، بارساله مذکوره ارسال کابل نمایند.^{۹۸}

شاید علما و مبارزان زیادی باشند که پس از شکست هزاره‌جات، دوباره دست به احیای مذهب و هویت از دست رفته زده باشند، ولی تلاش هیچ کدام به پایه فعالیت‌های فرهنگی مرحوم ملافیض محمد کاتب نمی‌رسد. ملافیض محمد در شرایطی خود را به دربار حفظ نمود که از در دیوار آن خون مردم هزاره می‌بارید. یعنی سال ۱۳۱۱ که اوج کشتار، شکنجه و آزار مردم شکست خورده است که گروه گروه آنها را باستان بسته و پاهای برهنه از هزاره‌جات تا کابل انتقال داده و بسیاری در مسیر راه از گرسنگی، سردی هوا و کوب و مامورین تلف شده و باقیمانده در حضور امیر بدست خود امیر و جلادان به انواع شکنجه کشته می‌شدند! کاتب در گوشه‌ای نشسته با چشمان اشکبار قلب پر از کینه و گلوی بغض گرفته و حیثیت پایمال شده، شرح حال قوم بخت برگشته را تحریر می‌نماید. شگفتی در این است که پس از یک قرن وقتی وقایع و حوادث را از روی نسخه‌های خطی بیرون نویسی می‌کردیم بارها گریستیم ولی مرحوم کاتب چگونه توانسته باشد جلو اشک خود را در برابر جلادان رژیم بگیرد! اما قدر مسلم این است که او هم بارها گریسته و حتی بارها لگ و کوب شده ولی فرار نکرده است. چون اگر فرار می‌کرد دیگر هزاره‌جاتی وجود نداشت لذاست که تمامی شکنجه‌ها را تحمل می‌کند تا بتواند درد قوم را به نسل‌های آینده منتقل سازد، خود می‌نویسد:

«در خلال این احوال [رمضان ۱۳۱۱] بندگان شهزاده والا جاه سردار حبیب‌اله خان، مؤلف ضعیف را نصب شبی که در خواب غنوده بود، در عمارت اندرون باغ شاهی جلال آباد نزد خویش طلبیده و فلک برداشته، به ضرب چوب آبد کف پایش را نیک بخش و فرمود که دیگر بیکارگی نکند. و حال آنکه مصدر امری که باعث ستم و تهدید باشد نشده بود و خویش را

مجرم نمی‌پنداشت.»^{۹۹} کاتب جرم بالاتر از هزاره بودن و شیعه ماندن! ولی مرحوم کاتب آگاهانه خود را به کوچه حسن چپ می‌زند تا در وقت کنترل و سانسور کتاب مورد مؤاخذه امیر حبیب‌اله خان قرار نگیرد. البته داستان خلق سراج التواریخ خود شنیدنی و خواندنی است. از جمله وقتی در سبزوار (سال ۱۳۶۶) نواسه مرحوم کاتب جناب آقای فیضی را ملاقات کردیم او از زبان پدر خود نقل می‌کرد که: کاتب هر وقت نسخه‌های سراج التواریخ را نزد امیر حبیب‌اله خان می‌برده اول دو رکعت نماز می‌خوانده بعد می‌رفته است. به این طریق امیر متوجه نکات زننده علیه پدر خود نشده است.

ولی این واقعیت قابل کتمان نیست همانطوریکه جای قوم هزاره هر قوم دیگر چنین وضع را پشت می‌گذاشت، دیگر نمی‌توانست زنده بماند بدون شک جای مرحوم کاتب هم اگر هر کسی دیگر می‌بود، حتماً خود را لو می‌داد و نمی‌توانست جنایات تمامی جنایت کاران دوره زندگی خود (امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب‌اله خان، امان اله خان، بچه سقو و نادرخان) را برشته تحریر درآورد.

مشیت الهی در زنده ماندن او بود و او را معجزه آسا از تمامی بلایا، نجات داد تا بتواند در ظرف نیم قرن تلاش فرهنگی تمامی جنایات حکومت‌های عصر خویش را روی صفحه تاریخ وطن درج نماید. و این یگانه راه در آن شرایط برای احیای هویت فراموش شده هزاره و شیعه بود. لذاست که وقتی هزاره‌جات دوباره زنده شد کاتب هم زنده شد!

۴- پس از سه عوامل زنده نگهدارنده هزاره و هزاره‌جات، یکی هم موقعیت خود این ناحیه است که در احیای دوباره آن نقش داشته است. چون هزاره‌جات خود یک زندان طبیعی و حصار محکم است که هم زندان است و هم پناهگاه، در تاریخ قدیم شاهان مقتدر زندانیان سیاسی و تبعیدیهای خود را در هزاره‌جات می‌فرستادند و همینطور مخالفان آنها نیز جهت رهایی از اعمال حکومت به هزاره‌جات پناه می‌بردند. چنانچه در کتب تاریخی آمده است که:

«در روزگاریکه فرامین شاهان خراسان از غزنه و بلخ و هرات به اطراف و اکناف حوزه‌های اکسوس و اندوس ساری و جاری بود، از حصارهای غیر قابل نفوذ غرجهستان به حیث

بگرمی استقبال کردند و هر کدام را با خانواده‌شان در یک نقطه‌ای از هزارجات دعوت نموده زمین زراعتی و خانه در اختیارشان گذاشتند.»

بنابراین، وقتی هزاره‌ها در جنگ علیه عبدالرحمن خان شکست خوردند، تعدادی به اسارت، زندان، فرار از وطن و تعدادی هم به کوه‌های هزارجات پناه بردند، که البته از این تعداد نیز بسیاری از گرسنگی، سرما و حمله حیوانات درنده، جان خود را از دست دادند. ولی تعدادی هم توانستند با این طبیعت خشن مقابله کرده خود را زنده نگه‌دارند. چنانچه نوشته‌اند که:

«نقوس ولایات مرکزی به احتمال قومی بازماندگان مهاجرانی‌اند که از مناطق مساعد ذریعه قوه نظامی رانده شده‌اند. زندگی در شرایط مشکل هزارجات به دلخواه نیست بلکه لازم است این زندگی در اثر فشار دیگری تحقیق پذیرفته باشد.»^{۱۰۲}

اینجاست که:

«ساکنان جسور و مقاوم هزارجات تنها مردمی است که با غول وحشی سردی و برودت، برف و باران از یک سو و از سوی دیگر با فشار و اختناق، فقر و گرسنگی و بینوایی دست و پنجه نرم نموده است و بارهایی از مشکلات و بدبختی را بر فراز قلل و در اعماق شیارها و دره‌های عمیق و باریک این سرزمین بدوش می‌کشند و به سهولت با موانع رزم می‌دهند و در واقع فاتح صخره‌های تسخیر ناپذیر دوران خویش هستند.»^{۱۰۳}

بنابراین، یکی از عوامل زنده نگه‌دارنده هزاره‌ها همین پناهگاه‌های کوهستانی و زندانهای طبیعی خود هزارجات بود که هزاره‌ها را دور از دسترس قوای امیر عبدالرحمن خان قرار داد و از طرف دیگر قوای مهاجم و حکام جابر به این فکر بودند که فراریان سر انجام خود نابود خواهد شد از تعقیب نظامی دست برداشته با طرح‌های دیگر زمینه مرگ‌شان را فراهم می‌ساختند ولی هزاره‌ها با مرگ مبارزه کرده، تمامی موانع را پشت سر گذاشته خود را به شکل نیمه‌جان تا عصر مشروطه خواهی ظاهر شاه رساندند. از این تاریخ به بعد وضع هزارجات کمی فرق می‌کند، چرا که تا آنوقت چهار اقدام برای احیای هویت فراموش شده هزاره صورت گرفته بود.

اولین اقدام: همان تلاش‌های فرهنگی ملافیض محمد کاتب

زندانی‌های سیاسی استفاده می‌کردند. یکی از قلعه‌هایی که به مثابه زندان شاهان از آن استفاده می‌شد «اشیار» بود، جوزجانی در این باره می‌گوید: ملک علاوالدین از فیروزکوه بطرف غرجهستان رفت و آنجا گرفتار آمد و به قلعه اشیار او را محبوس کردند.

سلطان شهاب‌الدین غوری، آنگاه که خسرو ملک آخرین شاه آل ناصر را در لاهور گرفتار کرد و بساط آن دودمان را برای آخرین بار برچید، سلطان غزنه را به قلعه‌ای بنام «بلروان» در غرجهستان فرستاده زندانی کردند. از قلعه‌های دیگر غرجهستان که در روزگار ایلخانیان به حیث زندان از آن استفاده به عمل می‌آمد «قلعه ویزویژ بود.»^{۱۰۰}

یکی دیگر از قلعه‌های معروف هزارجات که در تاریخ از آن به عنوان زندان استفاده شده قلعه‌نای است که امروز به اعتبار همان نام تاریخی منطقه‌ای بنام «نی قلعه» در آن نواحی یاد می‌گردد. مسعود سعد سلمان شاعر بدایقبال و پسر آوازه، در روزگاری که شعر و شاعری رونق داشت و دیگر شعرا، از لک بخشی پادشاهان وقت از زرکاسه می‌ساختند و از نقره دیگران، او در سیاه‌چال به سر می‌برد، چون هم شاعر بود و هم سیاستمدار و خود وضع خویش را چنین رقم می‌زند:

نالم ز دل چو نای من اندر حصار نای

پستی گرفت همت من زین بلند جای
آرد هوای نای مرا ناله‌های زار
جز ناله‌های زار چه آرد هوای نای

گردون بدرد ورنج مرا کشته بود اگر
پیوند عمر من نشدی نظم جانفزای

نی نی ز حصن نای بیفزود جاه من

داند جهان که مادر ملکست حصن نای^{۱۰۱}
قبلاً یادآور شدیم که هزارجات تنها زندان نبود، بلکه پناهگاه نیز بود، چنانچه در طول تاریخ شیعیان علی(ع) در هر کجای تحت فشار قرار می‌گرفتند به هزارجات پناه می‌بردند که نمونه‌های زیادی در تاریخ از اینگونه پناهجویی و پناه گزینی وجود دارد بطور مثال:

«بعد از سقوط سربداریه زندگی بر سادات شیعی سبزواری مشکل شد، از این رو عده‌ای از آنان در عهد شاهرخ از سبزواری کوچیده و در میان مردم هزاره پناه‌گزین شدند، هزاره‌ها از آنان

بود که همزمان با شکست هزاره‌جات شروع شده تا قدرت‌گیری نادر غدار در سال ۱۳۰۸ هـ ش ادامه یافت. او توانست وقایع هزاره‌جات را در دل تاریخ به ثبت برساند و این مسئولیت را به خوبی به پایان برد و امروزه ثمره تلاش او را همگان می‌دانیم.

دومین اقدام: همان ترور انقلابی نادر غدار توسط شهید عبدالخالق بود که نشان داد، زنان اسیر هزاره نیز می‌توانند دوباره مرد بزنند. و این اقدام زنگ خطری بود برای رژیم استبدادی آل یحیی.

سومین اقدام: در برابر بیدارگریهای رژیم استبدادی، قیام شهرستان به سرکردگی ابراهیم‌خان بود که در سال ۱۳۲۲ هـ ش رخ داد و یک بار دیگر نام هزاره‌جات را سر زبانها انداخت. اما رژیم همچون گذشته‌ها در برابر این حوادث موضع گرفت. چنانچه پس از اقدامات مرحوم کاتب، انجمن تاریخ بوجود آمد که تاریخ افغانستان را تحریف نمود و پس از اقدام عبدالخالق، درب مکاتب به روی فرزندان هزاره بسته شد و پس از اقدام گاوسوار، هزاره‌جات تجزیه شده و هر یک از نواحی آن به یک منطقه دور دست بنام ولایت تعلق گرفت که شرح آن طولانی است.

چهارمین اقدام: طرح براندازی حکومت توسط علامه بلخی بود که دولت برای پیش‌گیری از اینگونه اقدامات در آینده دست به تشکیل احزاب سیاسی زد که سرانجام همین احزاب خود ساخته باعث سقوط حکومت ۲۵۰ ساله فاشستی گردید. با این چهار اقدام فرهنگی، چریکی، نظامی و سیاسی، هزاره‌جات از مرگ حتمی نجات یافته وضع بیمار پیری را به خود گرفته بود که نه زنده بود که در قطار زنده‌ها به حساب آید و نه هم مرده که دیگر نامی از او نباشد. لذا با تکیه بر عصا و استعمال قرص مسکن (هزاره‌جات) بدنبال مناطق دیگر افغانستان روان بود. با وجود اینکه در سایر نقاط کم و بیش سرکسازی، فابریکه، بند برق و سدسازی شروع شد، ولی هزاره‌جات همچنان به عنوان یک منطقه نفرت انگیز همچون بیماران جذامی از همه چیز دور نگهداشته شد. در همین شرایط که می‌رفت تا هزاره‌ها به کلی هویت هزارگی خود را از دست داده به شکل دیگری درآیند، انقلاب افغانستان شروع شد. و هزاره‌جات زودتر از دیگر نقاط کشور شاهد مقاومت مردم

علیه کودتاگران مارکسیستی گردید لذا، از اواخر سال ۱۳۵۷ تا اواسط بهار ۱۳۶۷ به مدت یک دهه‌ای تمام هزاره‌جات در تب گروههای متعدد و رهبریت‌های گوناگون و گاهی هم ضعیف دست و پا می‌زد، ولی نمی‌توانست مثل دیگر نقاط در بیرون از افغانستان برای خود موقعیتی پیدا نماید، چرا که هزاره‌جات سر نداشت.

حوادث سال ۱۳۶۷ که در تاریخ افغانستان دوره انقلاب، یک رویداد سرنوشت سازی به حساب می‌آید، هزاره‌جات را بطور قهری متحول ساخت. بلحاظ اینکه پس از خروج نیروهای روسی از افغانستان در تشکیل دولت مؤقت پیشاور، هزاره‌ها و هزاره‌جات نادیده گرفته شد و این حادثه چنان مهم بود که چون پتک بر فرق هزاره‌ها فرود آمد و سران احزاب شیعی را واداری به وحدت نمود که متأسفانه در امر وحدت خواهی هزاره‌جات، قندهار و هرات در قدم اول، راه جداگانه‌ای در پیش گرفتند و نشان دادند که اندک تفاوتی بین شیعه هزاره و شیعه غیر هزاره وجود دارد.

پنجمین اقدام: کشف هویت فراموش شده؛ انقلاب افغانستان زمینه‌ای بیداری ملی را فراهم ساخت، اما سیاست گردانان بیمار پیشاورنشین که عاری از خوی عدالت پیشه‌گی بوده و در تب زیاده خواهی گروهی و برتریت قومی می‌سوختند، در تشکیل حکومت مؤقت پیشاور حقوق شیعیان هزاره و دیگر ملیت‌های محروم کشور را نادیده گرفته و صرف منافع احزاب خاص و قومیت‌های مشخصی را مد نظر قرار دادند. این اقدام نابخردانه سران احزاب پیشاور، هزارستان و ترکستان را متحول ساخت و هزاره‌ها و ازبک‌ها را متوجه سرنوشت آینده‌شان ساخت. هزاره‌ها که در طول یک قرن بصورت پراکندگی زندگی می‌کردند، آگاهانه دور هم جمع شدند تا با وحدت و هماهنگی از حقوق غصب شده خود دفاع کنند. به این شکل حزب وحدت اسلامی افغانستان وارد صحنه سیاسی شد و به زودی توانست خود را در کشور و جهان بشناساند. گذشته از شاخصه‌های دیگر، مهم‌ترین دستاورد حزب وحدت، درک ملی هزاره‌ها در انتخاب رهبریت بود که برای اولین بار هزاره‌های بی رهبر، دارای رهبریت ملی شدند.

در سال ۱۳۷۱ که قدرت از دست کمونیست‌های شناخته شده رها شده بدست مجاهدین افتاد، تلاش هزاره‌ها نسبت به

که برای من یک جهان ارزش دارد. اگر بمیرم دیگر غمی ندارم... این برای من یک افتخار است نه به این دلیل که حضرت استاد مزاری رهبر می‌شود، به این دلیل که اراده ملی و آزاد برای مردم مقاوم ما بوجود آمده است. من به این موضوع افتخار می‌کنم و اگر بمیرم دیگر آرزویی ندارم. کور شود چشم من که من «مزاری رهبر» را قبول نکنم...»

معنی حرف آقای زاهدی را همه مادران و پدران هزاره‌جات فهمیده بودند و مردم کابل بیشتر از دیگران این درک و فهم را در تظاهرات حمایت از رهبری استاد شهید مزاری در کوچه‌ها و خیابانهای شهر کابل به نمایش گذاشتند. همینطور دایه‌های نوزادکش هزاره و پدراندران چشم دوخته به میراث آنها نیز معنی حرف آقای زاهدی را خوبتر از دیگران دریافته بودند و برای همین بود که در ۲۶ جنگ دشمنان شناخته شده علیه هزاره‌ها، اینها سعی می‌کردند تا از درون جامعه منسجم شده هزاره را ضربه زده پراکنده سازند. ۲۶ جنگ نتوانست هزاره‌ها را نابود کند چرا که هنوز رهبر و پیشوای قوم زنده بود و هزارستان مقاوم و نشکن. اما سرانجام دشمن مکار از همان حربه کفریت که امیر عبدالرحمن خان علیه هزاره‌ها استفاده کرد. اینها نیز به شکل دیگری از آن استفاده کردند و یکی از دایه‌های مردم هزاره را دستور دادند تا فتوای قتل رهبر هزاره‌ها را صادر کند. با این فتوا شکاف عظیمی در جامعه هزاره شیعه بوجود آمد، اینجا بود که در جنگ ۲۷ که مثلث شوم «تطمیع»، «تحقیر» و «قدرت» دست در دست هم داده از زمین و هوا غرب کابل را زیر رگبار موشک، توپ و بمب قرار دادند، توان هزاره‌ها در هم شکست و دام از قبل گسترده شده در راه رهبری هزارستان، بنام گروه طالبان، به کار افتاد.

بار دیگر هزاره‌ها به قرآن دشمن فریب خوردند و رهبر هزاره‌ها استاد شهید مزاری بزرگ، بر اساس همان توافقات قبلی با سران «طالبان وحشی» وارد مذاکره شد، اما این گروه که از قبل زیر کار با دولت کابل به توافق رسیده بودند، رهبر هزاره‌ها را اسیر ساخته با دست و پای بسته به اثر شکنجه با مشت و لگد و برچه با یاران صدیق او به شهادت رساندند. لذا، پرونده خود ارادی هزاره‌ها با مرگ پنجمین قهرمان برای مدت نامعلومی بسته شد. و مادر هزارستان لباس عزا پوشید و در سوگ قهرمان نامدار خود به شیون و زاری پرداخت، تمام مردم

گذشته‌ها بیشتر گردید و تحت هدایت رهبری خود به عنوان یک قدرت در کابل عرض وجود نمود، اما این حضور فعال در دسرهایی برای هزاره‌ها بوجود آورد، چرا که بزودی انحصارطلبان جنگ تمام عیار را

علیه هزاره‌ها در کابل تدارک دیدند که متأسفانه یک قشر از وابستگان هزاره و موسوم به هزاره نیز با این جریان هماهنگ شدند تا قدرت اصلی هزارستان و هزاره‌ها را در هم بشکنند. حقیقت این بود و هست که مطرح شدن هزاره‌ها در افغانستان آنهم با رهبریت هزاره‌ای، برای دو گروه فشار بسیار گران تمام شد.

- اول برای آنهایی که سالها وجود هزاره‌ها را انکار کرده و در نشریات خود آمار کل هزاره‌های کشور را ۲ درصد و گاهی بطور مشخص بین ۳۰ هزار نفر تا ۲۰۰ هزار نفر به جهانیان معرفی کرده بودند و اینک تنها هزاره‌های غرب کابل چند برابر آمارشان بود.

دوم کسانی که طالب قدرت و رهبری هزاره‌ها بودند و خود را برتر از دیگران می‌پنداشتند، در راه رسیدن به رهبری هزاره‌ها، پشت پرده با دشمنان همکاری داشته اند.

روی این هدف، وقتی هزاره‌ها آگاه شده و رهبری خود را انتخاب نمودند، این دو گروه در تلاش شدند تا جامعه هزاره را به همان شکل قبل از انقلاب در آورند که به آسانی بدوشند و پشم شان را بچینند بدون اینکه خود آسیبی ببینند! اما رهبریت بیدار هزارستان زودتر از همه این توطئه را کشف نمود در حالیکه اکثریت هزاره‌ها هنوز نمی‌دانستند که چه سرنوشت شومی در انتظارشان است؟ جنگهای خونینی علیه هزاره‌ها در کابل شروع شد، حادثه شوم افشار پیش آمد ولی قدرت هزاره‌ها روز به روز بیشتر گردید. چون هزاره‌ها دارای رهبر شده بودند و هزاره دارای رهبر شکست ناپذیر است، این واقعیت را هیچ کسی به اندازه آقای زاهدی به خوبی ترسیم نکرده است او می‌گوید:

«وقتی فریاد «مزاری رهبر» را شنیدم با خود آرام گریستم...»

این مسأله مزاری رهبر یعنی چه؟

یعنی هزاره‌ها به این نقطه رسیده‌اند که روی یک نفر آگاهانه، عالمانه، فهمیده و بدون فشار دیگران توافق می‌نمایند

اگر به ماه برآید شب بسوزمتان
اگر چه به چاه درآید لب بدوزمتان
این بود، مرور گذرا به سرنوشت شوم هزاره‌جات از
گذشته‌های دور تا امروز که سر یک دوراهی مرگ و زندگی
قرار گرفته است و سرنوشت مردم محروم و بخت برگشته‌ای
که همیشه قربانی امیال ناشایست پدرانندران عقده‌ای و مادر
اندران کج خلق گشته و اینک دریافته است که چه کسی
مدافع‌شان شده و چه کسی دشمن خونی‌شان است! و نیز نیم
نگاهی بود به موضع‌گیری همسایه‌ها که در طول یک قرن از
کنار جنازه‌های ما با سکوت و بی تفاوتی گذشتند و به جرم
دخالته خون مغلی، بی غسل و کفن به خاک مان سپردند و واجب
کفایی را بخاطر حس برتری نژادی ترک گفتند! بگذار آخرین
حرف نیز گفته شود که:

ای «کاتب» درد دیده! وای خالق پرشور! وای «ابراهیم»
ستیزه‌جو! وای «اسماعیل» نامور! وای «مزاری» قهرمان! یاد
و نام‌تان همیشه در قلب‌ها زنده است! چرا که هزارستان زنده
است، شما کاری کردید که چراغ پر فروغ هزارستان برای
همیشه روشن باشد و حتی اگر تمام مردم هزاره قتل عام شوند
باز هزارستان زنده خواهد بود چون شماها زنده‌اید! ۱۰۴
والسلام ۱۳۷۲/۲/۶

— پاورقیها —

۱. مختصرالمقول در تاریخ هزاره و مغول - علامه محمد افضل بن وطن داد ارزگانی - چاپ قم صفحه ۸۵.
۲. سراج‌التواریخ - جلد اول اثر مرحوم ملا فیض محمد کاتب - چاپ تهران صفحه ۸.
۳. همان مدرک جلد اول صفحه ۳.
۴. نژادنامه افغان - ملا فیض محمد کاتب - فصل هفتم چاپ قم خلاصه شده صفحات ۱۳۰ الی ۱۵۵.
۵. بطور متوسط خانواده‌های افغانستانی را متشکل از ۶ نفر می‌دانند که در اینصورت نفوس افغانها یک میلیون و هشتصد هزار نفر و نفوس هزاره‌ها ۳۹۰۰۰۰۰ نفر می‌شود ولی در آمار ۲۲۵۰۰۰۰ نفر ذکر شده است.
۶. تواریخ خورشید جهان - شیر محمد خان ابراهیم زی - چاپ پاکستان ۱۳۱۱ هـ ق - صفحه ۳۱۵.
۷. تاریخ ملی هزاره - چاپ پاکستان - عزیز طفیان - ص ۲۷ الی ۳۹.
۸. انکشاف ولایات مرکزی - چاپ جدید قم - صفحه ۵۱ و ۵۲.
۹. مجله غرجهستان - چاپ کابل - شماره (۵) صفحه ۱ - ۲.

هزاره در این فاجعه شوم گریستند. یکی فریاد برآورد که:
آن باشه رفت وگرچه از این بیشه زور رفت
بالی به وسعت همه عالم گشود رفت
پشمینه پوش مرد کهنسال رنجبر
اندهه باستانی ما را سرود رفت
مرحم گزار زخم کهنسال رنجها
صد بخیه چشم زخم مرا وانمود رفت
و دیگری گریه کنان سرود که:

چو ابر گریه کنم یا چو رعد بخروشم
منی که بیرق خورشید مانده بردوشم
منی که تیغ نخوردم مگر زدست فریب
منی که زخم نخوردم مگر زخویش قریب
تهدمتی که برآمد زهفت خون بیرون
ولی زچاه برادر نبرد جان بیرون
و دیگری سرود که:

دل غریب من امشب هزار بار شکست
به سوگ شیر ژیان مرد تکسوار شکست
به سوگواریت ای مرد قامت هرگل
و ساقه‌های امید امیدوار شکست
هزار ننگ برآن ابلهان بی آرم

به سنگ فتنه‌شان در این دیار شکست
با شهادت «مزاری بزرگ» هزارستان و هزاره‌ها نیز شهید
شدند و باز دایه‌ها و پدر اندرانی هزارستان برای پر کردن حبیب
خود به نوحه سرایی پرداختند، هر چند که دیگر نوزاد هزاره
می‌داند که نه این نوازش، لالائی مادرانه است و نه آن خنده‌ها،
محبت پدرانه! اما در شرایط کنونی جز سکوت و تحمل چه
می‌توان کرد
و باز باید صبر کرد تا قهرمانی به پاخیزد و انتقام خون
«مزاری بزرگ» را بگیرد و به قول شاعر نواسه‌های «مزاری»
این کار را خواهند نمود.

نوادگان مزاری همین دو حمله بعد
برآوردند چو ماران ز غارتان بیرون
اگر بر اسب نشینم دوباره سالارم
گمان مدار که امروز بر سر دارم

۱۰. مختصرالمنقول - چاپ جدید صفحه ۱۱.
۱۱. پژوهشی در تاریخ هزاره ها - حاج کاظم یزدانی - جلد اول چاپ دوم صفحه ۱۵۵.
۱۲. تاریخ هزاره و هزارستان چاپ پاکستان صفحه ۶۷ و ۶۸.
۱۳. تاریخ ملی هزاره - چاپ پاکستان صفحه ۲۵.
۱۴. افغانستان در پنج قرن اخیر جلد اول صفحه ۴۰۰.
۱۵. تواریخ خورشید جهان - چاپ پاکستان - صفحه ۳۱۴.
۱۶. آثار عتیقه بامیان در هزارستان - چاپ جدید قم - صفحه ۱۹ و ۲۲.
۱۷. مجله غرچستان شماره (۵) صفحه ۳.
۱۸. پژوهشی در تاریخ هزاره ها - جلد اول چاپ دوم صفحه ۷.
۱۹. همان مدرک صفحات ۲۰۵ تا ۲۰۷.
۲۰. همان مدرک صفحه ۱۳.
۲۱. تاریخ افغانستان بعد از اسلام - عبدالحی حبیبی - چاپ ایران صفحه ۳۸.
۲۲. همان مدرک صفحه ۳۶.
۲۳. پژوهشی در تاریخ هزاره جلد اول چاپ دوم - صفحه ۱۸۴ تا ۱۹۱.
۲۴. سیری در هزاره جات - انجنیر لعلی - خوات ۴۹ - ۵۰.
۲۵. مجله غرچستان شماره (۵) صفحه ۲.
۲۶. سایه روشنهای از وضع جامعه هزاره - حسین نایب - چاپ قم صفحه ۳۲.
۲۷. پژوهشی در تاریخ هزاره ها جلد اول - صفحه ۷۳ و ۷۴.
۲۸. همان مدرک صفحه ۲۶۶، ۲۶۷ و ۲۶۸.
۲۹. همان مدرک صفحه ۲۵۷ و ۲۵۸.
۳۰. نهضت های اسلامی افغانستان سید هادی خسروشاهی - صفحات ۷۸ - ۷۹.
۳۱. پژوهشی در تاریخ هزاره ها جلد اول صفحه ۲۵۸.
۳۲. نهضت های اسلامی افغانستان صفحه ۶۷.
۳۳. مجله حوزه شماره (۵۰ - ۵۱) صفحه ۲۵۰ قتل غم شیعیان افغانستان.
۳۴. نهضت های اسلامی افغانستان صفحه ۸۰.
۳۵. سراج التواریخ، خطی صفحه ۲۶۰.
۳۶. تاریخ تشیع - حاج کاظم یزدانی صفحه ۳۳.
۳۷. افغانستان در مسیر تاریخ - میر غلام محمد غبار - صفحه ۳۵۴.
۳۸. نامه احمدشاه بابا بنام سلطان مصطفی ثالث عثمانی از نشرات انجمن تاریخ افغانستان ص ۱۴۷.
۳۹. سیری در اندیشه سیاسی عرب صفحه ۲۵۵.
۴۰. مکتب ها و احزاب سیاسی - مهندس فرشید - صفحه ۱۷۴، ۱۷۵ و ۱۷۶.
۴۱. افغانستان در پنج قرن اخیر - جلد اول - چاپ قم - ص ۱۳۹ - ۱۴۰.
۴۲. تاریخ تشیع صفحه ۵۱.
۲۳. مختصرالمنقول در تاریخ هزاره و مغول. صفحه ۱۲۶.
۲۴. سراج التواریخ خطی - وقایع هزاره جات صفحه ۲۴۵.
۲۵. شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان صفحه ۲۳ به نقل از اصل سراج التواریخ خطی.
۴۶. سراج التواریخ خطی صفحه ۲۵۳.
۴۷. همان مدرک صفحه ۲۷۲.
۴۸. همان مدرک صفحه ۲۷۵.
۴۹. همان مدرک صفحه ۲۹۰.
۵۰. همان مدرک صفحه ۳۰۷.
۵۱. سراج التواریخ خطی صفحه ۳۲۷.
۵۲. همان مدرک صفحه ۳۳۴.
۵۳. همان مدرک صفحه ۳۴۵.
۵۴. همان مدرک صفحه ۳۴۸.
۵۵. همان مدرک صفحه ۳۴۹.
۵۶. همان مدرک صفحه ۳۵۰.
۵۷. همان مدرک صفحه ۳۵۲.
۵۸. همان مدرک صفحه ۳۵۵ - ۳۵۶.
۵۹. همان مدرک صفحه ۳۵۷.
۶۰. همان مدرک صفحه ۳۵۹.
۶۱. همان مدرک صفحه ۳۶۰.
۶۲. همان مدرک صفحه ۳۶۳.
۶۳. همان مدرک صفحه ۳۷۲.
۶۴. همان مدرک صفحه ۳۷۳.
۶۵. همان مدرک صفحه ۳۷۳.
۶۶. همان مدرک صفحه ۳۷۷.
۶۷. همان مدرک صفحه ۳۷۸.
۶۸. همان مدرک صفحه ۳۸۱.
۶۹. همان مدرک صفحه ۳۸۳.
۷۰. همان مدرک صفحه ۳۸۴.
۷۱. همان مدرک صفحه ۳۹۵.
۷۲. همان مدرک صفحه ۳۹۶.
۷۳. همان مدرک صفحه ۳۹۸.
۷۴. همان مدرک صفحه ۴۰۳.
۷۵. همان مدرک صفحه ۴۰۷.
۷۶. سراج التواریخ خطی صفحه ۴۰۷.
۷۷. سراج التواریخ خطی صفحه ۴۰۸.
۷۸. سراج التواریخ خطی صفحه ۴۱۴.
۷۹. سراج التواریخ خطی صفحه ۴۱۷.
۸۰. سراج التواریخ خطی صفحه ۴۱۷.
۸۱. سراج التواریخ خطی صفحه ۴۲۲.

۹۶ . افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۶۶۹
 ۹۷ . افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۶۶۹
 ۹۸ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۰۴
 ۹۹ . همان مدرک صفحه ۵۶۶
 ۱۰۰ . مجله غرجهستان شماره (۵) صفحه ۱۱ و ۱۲
 ۱۰۱ . دیوان مسعود سعد سلمان جلد دوم صفحه ۶۷۸
 ۱۰۲ . پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها جلد اول چاپ دوم صفحه ۷۷
 ۱۰۳ . انکشاف ولایات مرکزی افغانستان چاپ جدید صفحه ۱۹
 ۱۰۴ . انکشاف ولایات مرکزی افغانستان چاپ جدید صفحه ۱۹
 ۱۰۵ . سراج التواریخ خطی که از سوی مجله حبل به چاپ رسیده، نسخه اصلی جلد سوم سراج التواریخ چاپ قدیم است که مطالب زیادی دارد که در سراج قدیم به شکل دیگری آمده است نه با این برهنگی و فصاحت.

۸۲ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۲۳
 ۸۳ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۲۴
 ۸۴ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۲۵
 ۸۵ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۳۷ و ۴۳۸
 ۸۶ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۴۲
 ۸۷ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۴۴
 ۸۸ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۴۷
 ۸۹ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۴۸
 ۹۰ . افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۷۰۸ و ۷۰۹
 ۹۱ . هزاره‌جات سرزمین محرومان - بخش عسکری و اعمال شاقه
 ۹۲ . دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان ۳۸
 ۹۳ . هزاره‌جات سرزمین... صفحه ۵۰
 ۹۴ . همان مدرک صفحه ۲۵ - ۲۸
 ۹۵ . تاریخ شیخ افغانستان صفحه ۳۸۲



پژوهشیگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 سراج جامع علوم انسانی

۱۰۶ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۲۳
 ۱۰۷ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۲۴
 ۱۰۸ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۲۵
 ۱۰۹ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۳۷ و ۴۳۸
 ۱۱۰ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۴۲
 ۱۱۱ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۴۴
 ۱۱۲ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۴۷
 ۱۱۳ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۴۸
 ۱۱۴ . افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۷۰۸ و ۷۰۹
 ۱۱۵ . هزاره‌جات سرزمین محرومان - بخش عسکری و اعمال شاقه
 ۱۱۶ . دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان ۳۸
 ۱۱۷ . هزاره‌جات سرزمین... صفحه ۵۰
 ۱۱۸ . همان مدرک صفحه ۲۵ - ۲۸
 ۱۱۹ . تاریخ شیخ افغانستان صفحه ۳۸۲

۱۲۰ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۲۳
 ۱۲۱ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۲۴
 ۱۲۲ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۲۵
 ۱۲۳ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۳۷ و ۴۳۸
 ۱۲۴ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۴۲
 ۱۲۵ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۴۴
 ۱۲۶ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۴۷
 ۱۲۷ . سراج التواریخ خطی صفحه ۴۴۸
 ۱۲۸ . افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۷۰۸ و ۷۰۹
 ۱۲۹ . هزاره‌جات سرزمین محرومان - بخش عسکری و اعمال شاقه
 ۱۳۰ . دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان ۳۸
 ۱۳۱ . هزاره‌جات سرزمین... صفحه ۵۰
 ۱۳۲ . همان مدرک صفحه ۲۵ - ۲۸
 ۱۳۳ . تاریخ شیخ افغانستان صفحه ۳۸۲